

تضاد در عقیده

نویسنده :
محمد باقر سجودی

۱۳۸۵ / ۱۴۲۷ هـ

فهرست مطالب

ص	عنوان
۵	منافق و فرصتها
۱۱	علی چرا سکوت کرد؟
۲۳	انگیزه غاصبان چه بود؟
۳۲	صحابه و زمان انحراف؟
۴۹	چرا پیامبر جانشینی برنگزید؟
۵۰	امام مهدی حالا کجاست؟
۶۲	چرا عجله کردند؟
۶۹	قرآن و مخالفان صحابه
۷۹	قرآن و صحابه
۹۵	صفات منافقین
۱۰۴	جنگ بین صحابه
۱۱۷	دوستدار اهل بیت کیست؟
۱۲۴	داستان تهمت به عایشه <small>رضی الله عنها</small>
۱۳۰	دختران پیامبر
۱۳۳	زندگی ابوبکر صدیق <small>رضی الله عنه</small>
۱۴۰	بدون اعتقاد به صحابه ایمان کامل نمی شود.



هدف از چاپ این کتاب، اهانت به
عقاید تشیع نیست.

نویسنده که خود، فرزند پدر و مادری
شیعه مذهب است، تنها می‌خواهد
هموطنانش دریابند که تمام اتهامات وارده
بر صحابه نادرست است.

سجودی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

منافق و فرصتها

بعضی از روحانیون شیعه می گویند:
یاران پیامبر ﷺ پس از رحلت آن حضرت، حق
امیرالمؤمنین علی ﷺ را غصب نمودند و دانسته دستور و
سفارش رسول الله درباره جانشینی آن حضرت را، پنهان
ساختند و راه نافرمانی در پیش گرفته و همگی آنها بر این کار
متفق شدند.

بیاید بطور فرضی با این نظر برادران شیعه خود موافقت
کنیم و سپس از آنها بپرسیم:
آیا صحابه رضی الله عنهم با انجام اینکار کافر شدند؟
خودشان در جواب می گویند: بله کافر شدند و مرتد
گشتند!!

و ظاهر قضیه هم این است که اگر کسی دانسته دستور
خداوند عز وجل را عوض نماید یا قبول نکند یا منکر آن
دستور شود و یا امر خدا جل جلاله را مخفی کند کافر
می شود هر چند که بقیه کارهایش درست باشد بطور مثال:
شخصی که قانون زکات را نمی پذیرد اما در همان حال
نماز می خواند و به حج می رود از دید تمام مذاهب کافر است.

آیا صحابه می‌دانستند که در صورت نافرمانی خدا جل جلاله درباره حق علی علیه السلام کافر می‌شدند؟
 بله باید می‌دانستند، آنها افراد آگاهی به امور دین بودند و خودشان اعراب بیابانگرد را - که بلافاصله پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله از دادن زکات ابا ورزیدند - کافر شمرده و فوراً جنگ با آنها را شروع کردند. در حالیکه این صحرانشینان نماز می‌خواندند و مابقی احکام اسلام را نیز قبول داشتند.
 در چنین فرضی آیا کفر اینها بدتر بود یا کفر کفار مکه در عهد جاهلیت؟

لابد کفر اینها! زیرا قلباً می‌دانستند که کافرند ولی در بین مردم می‌گفتند که مسلمانیم یعنی (استغفرالله) منافق هم بودند.
 و منافق از کافر بدتر است و به همین سبب خداوند عزوجل جایگاه آنها را در جهنم پایین‌ترین طبقه مقرر فرموده است:
 ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾^۱.
 «منافقان در پایین‌ترین درکات دوزخ قرار دارند».

اما سؤال اینجاست که در چه اوضاعی منافق پیدا می‌شود؟
 آنجا که قدرت در دست مسلمان باشد و اسلام موقعیت برتری در اجتماع بیابد نفاق پدیدار می‌گردد، بطور مثال در

^۱ - سوره النساء، آیه ۱۴۵.

عهد حضرت رسول الله ﷺ در شهر مکه چون مسلمانان توانایی نداشتند، بقیه مردم جملگی کافر بودند و منافقی وجود نداشت اما در مدینه که حکومت اسلامی برپا بود برخی از کفار ظاهراً اسلام آوردند در حالیکه قلباً از آن نفرت داشتند یعنی منافق شدند. آیا اسلام در زمان خلافت ابوبکر صدیق رضی الله عنه قدرت کافی داشت؟

با حرفی که عالم شیعی می‌زند جواب این پرسش منفی است زیرا آنها می‌گویند: تمام صحابه مرتد شدند!! بنابراین قابل فهم نیست که بگوییم یاران پیامبر از ترس علی رضی الله عنه و چهار نفر طرفدار ایشان منافقت می‌کردند. و اصلاً اگر از علی رضی الله عنه می‌ترسیدند حقش را نمی‌خوردند.

فراموش نکنیم وقتی که ابوبکر صدیق رضی الله عنه زمام امور را بدست گرفتند اوضاع داخلی نابسامان بود. از یک طرف اعراب بیابانگرد مرتد شده بودند. پس ابوبکر رضی الله عنه از ترس آنها نفاق نمی‌کرد. از سوی دیگر تشیع می‌گویند در مراسم انتخاب علی رضی الله عنه به جانشینی، در غدیر خم جمعیت انبوهی شرکت داشتند و باز هم آنها را ادعا دارند از این جمعیت انبوه حاجیان فقط چهار تا دوازده نفر حسب روایات آنها، وقتی حق علی خورده شد زبان به اعتراض گشودند. بنابراین افکار عمومی مسلمانان

هم برضد علی علیه السلام بود و دلیلی برای پیدایش نفاق نمی توان یافت.

و علاوه بر اینها در یمن و جاهای دیگر پیامبران دروغینی قد علم کرده بودند و اساس اسلام در خطر بود. در چنین اوضاعی منافق باید تیشه بر دارد و بر ریشه اسلام بزند خصوصاً وقتی که قدرت هم بدست اوست دیگر نباید فرصت را هدر دهد.

اما می بینیم ابوبکر برای حفظ دین محمد صلی الله علیه و آله از جان و مال مایه می گذارد اینرا چگونه می توان توجیه کرد؟ از همین صحابه ای که پیرو تشیع، به کفر متهم شان می کند و منافقشان می داند یکی پس از وفات پیامبر برای دفاع از دین او خود را با فلاخن به داخل قلعه کفار می اندازد و بر روی دریایی از دشمنان می افتد و می جنگد و در قلعه را برای مسلمانان باز می کند هفتصد صحابه فقط در نبرد علیه مسیلمه کذاب به شهادت می رسند. همه این اتفاقات در دوره کوتاه زمام داری ابوبکر رضی الله عنه رویداد.

آنها چه اجباری داشتند که دین محمد صلی الله علیه و آله را حفظ کنند؟ اصولاً منافق فاقد این روحیه است. و هر کس با کمترین آگاهی به متن قرآن و حد اقل ایمان به آن ناچار است این

اصل که منافق نه فقط روحیه شهادت طلبی ندارد. بلکه در هر فرصتی بر ضد اسلام تلاش می کند، را تصدیق نماید.

خداوند می فرماید: ﴿قُلْ لَنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَنْ تُقَاتِلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخُلَفَاءِ﴾.^۱

«هرگاه خداوند تو را بسوی گروهی از آنان بازگرداند، و از تو اجازه خروج (بسوی میدان جهاد) بخواهند، بگو: «هیچ گاه با من خارج نخواهید شد! و هرگز همراه من، با دشمنی نخواهید جنگید! شما نخستین بار به کناره گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلفان بمانید!».

و همه ما می دانیم صحابه ای که شیعه آنها را بر کرسی اتهام می نشانند همیشه و در همه جنگها همراه حضرت بودند.

خداوند جل جلاله می فرماید: ﴿هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّىٰ يَنْفَضُوا﴾.^۲

«آنها کسانی هستند که می گویند: «به افرادی که نزد رسول خدا هستند اتفاق نکنید تا پراکنده شوند!».

ابوبکر مردم مدینه را داشت، مکه را داشت، اعراب بیابانگرد را داشت، روم و ایران را داشت، مسیلمه در فرض

^۱ - سوره التوبه، ۸۳.

^۲ - سوره المنافقون، ۷.

شیعه، هم هدف او بود اما با همه این احوال به سنگر اسلام پناه برد، نه فقط به سنگر اسلام پناه برد، بلکه با همه کفار از هر فرقه‌ای که بودند جنگید و نه فقط با کفار جنگید بلکه ریشه آنها را از روی شبه جزیره عربستان کند.

این از تاریخ ثابت است برادران شیعه نیز قبول دارند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما به اسلام خدمت شایان توجهی کردند. و ثابت است که در اوضاع نابسامان پدید آمده پس از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله، یاران پیامبر کشتی اسلام را در دریای پر تلاطم، به خوبی هدایت کردند و به ساحل امن رساندند.

و این هم از قرآن ثابت است که منافق به اسلام کمک نمی‌کند نه فقط کمک نمی‌کند بلکه اگر فرصت پیدا کند آنرا از بین می‌برد و به اثبات رساندیم که این فرصت در جلوی یاران قدرتمند رسول الله صلی الله علیه و آله بود.

پس نتیجه اینکه، باید قبول کنیم که صحابه نه فقط منافق نبودند بلکه مجاهدانی بودند که تاریخ اسلام پس از پایان یافتن دوره آنها دیگر هرگز آن دوره طلایی را به چشم ندیده هرکس اینرا نپذیرد با حقیقت دشمنی ورزیده است.

چون صحابه منافق و مرتد نبودند (آنطور که شرحش رفت) پس امکان ندارد که دستور خدا را درباره خلافت علی

ﷺ نادیده می گرفتند و یا بدان گردن نمی نهادند و آنکس که چنین ادعائی دارد بناچار باید به تناقضی که در پی ادعایش مطرح می شود پاسخ گوید.

علی ﷺ چرا سکوت کرد؟

در این گفتار می خواهیم رفتار شخصیت دیگر این داستان یعنی کسیکه مدعیان، مدعی اند حقش غصب شده است را بررسی کنیم ما رفتار او در مقابل غاصبان را از منابعی نقل می کنیم که پیروان او از هر فرقه ای قبول دارند. همه پذیرفته اند علی ﷺ برای کسب حق خدادادی دست به شمشیر نبردند و ۲۵ سال سکوت کردند، چرا؟ تا آنجا که من می دانم تشیع معمولاً برای توجیه این سکوت دو دلیل می آورند:

دلیل اول: حضرت بدان خاطر سکوت فرمود که اساس اسلام بخطر نیفتد ایشان مصلحت خود را فدای اسلام کردند زیرا اسلام جوان و نو پا بود و احتمال داشت بر اثر مخالفت علی ﷺ بطور کلی نابود می شد.

دلیل دوم: علی ﷺ قدرت نداشت که حق خود را بگیرد پس بناچار در مقابل دشمنان سکوت کرد.

اما این توجیهات یک معنی دیگر هم دارد و آن اینکه خلفای پیش از علی علیه السلام به اسلام خدمت می کردند و اعتراف ضمنی به این است که آن راد مؤمنانی بودند که هدفشان پیش بردن اهداف اسلام بود لهذا خدمتشان تا آن اندازه مفید بود که علی علیه السلام این گناه عظیم یعنی غصب خلافت را سهل شمردند و سکوت فرمودند.

صرف نظر از تضاد موجود در این دلیل بهر حال و حداقل، یک موضوع ثابت می شود و آن اینکه اصحاب منافق و مرتد نبودند بلکه خادمان مخلص اسلام محسوب می شدند و با ثابت شدن این دیگر چگونه می توان اتهام عظیم نافرمانی از فرامین الهی را متوجه آن پاکبازان کرد.

و دلیل دوم که می گویند: حضرت قدرت نداشت نیز دلیلی سست و بی پایه است زیرا برای گرفتن حق و اقدام برای راست کردن کجی ها قدرت ملاک نیست محمد صلی الله علیه و آله نیز در اول نیرو نداشتند و یک تنه شروع کردند. و رفته رفته اصحاب پیرامون ایشان جمع شدند و تا بالاخره حکومت اسلام را پایه ریزی کردند و آنگهی که آدم قدرت نداشته باشد مگر باید زیر بار حکومت منافقین ۲۵ سال زندگی کند؟ نه گمان نمی کنم این روش و سیره شیر خدا علی مرتضی علیه السلام باشد.

بعدها که علی علیه السلام خود بخلاف رسیدند در مقابل امیر شام (معاویه) رضی الله عنه نرمش نشان ندادند. درحالیکه قدرت کافی هم نداشتند و مصلحت هم نبود. و در جواب آنهایی که به ایشان عرض می کردند که معاویه در شام قوی و نیرومند است و بهتر است مدتی به او چیزی نگوئید. فرمودند: یک روز هم او را تحمل نمی کنم.

اینجا که می رسیم می گویند: علی مصلحت گرا نبود. پس حرف ما را می زنند، یعنی اینکه دلیل دوم آنها به اعتراف خودشان بطور کلی نادرست است.

علی برای جان خود بخاطر پیش برد حق ارزشی قائل نبود فراموش نکنیم علی اولین فدائی در اسلام بود مگر این علی نبود که به جای رسول خدا در رختخواب خوابید؟ و جانش را در معرض خطر گذاشت از این بالاتر علی رضی الله عنه می دانست که اگر حق با او باشد پیروز خواهد شد زیرا ابرقدرت یعنی خداوند جل جلاله او را تأیید می کرد زیرا او این آیه را خوانده بود و به معنی آن آگاهی داشت که: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾^۱.

^۱ - سوره البقره، ۲۴۹.

«چه بسیار گروه‌های کوچکی که به فرمان خدا، بر گروه‌های عظیمی پیروز شدند!» و خداوند، با صابران و استقامت‌کنندگان است».

اغلب تشیع بر این باورند که هر گناهی که پس از وفات رسول ﷺ رخ داد ریشه‌اش در همان انحراف اولیه است آنها جمله معروفی دارند که: عمر گناهی از گناهان ابوبکر بود! پس گناهان معاویه هم گناهی از گناهان ابوبکر محسوب می‌شود و براساس منطق واقعاً هم همینطور باید باشد اگر علی حقیقتش توسط ابوبکر غصب نمی‌شد دیگر یزید میدانی پیدا نمی‌کرد، که امام حسین را بکشد.

حتماً علی ؑ بیشتر از ما به این حقیقت که کثر روی اولیه سنگ بنای تمام انحرافات بعدی است واقف بودند.

پس چرا سکوت کردند؟

چرا برای تغییر این ظلم عظیم آنطور اقدام نکردند که پسرشان حسین ؑ عمل کردند؟

و از این بالاتر دیگر چرا به آنها کمک کردند؟

ما در تاریخ خوانده‌ایم که آن حضرت مشاور خوبی برای خلفای سه‌گانه بودند تشیع به این قول عمر ؑ که فرمودند: «اگر علی نمی‌بود عمر هلاک می‌شد». افتخار می‌کنند و آنرا

دلیلی بر دانش علی می‌دانند من هم افتخار می‌کنم به دانش علی علیه السلام هم به تواضع عمر رضی الله عنه و هم به دوستی و برادری موجود در بین آن دو راد مرد بزرگ تاریخ ولی بهر حال این جمله ثابت می‌کند که علی خیرخواه عمر بود وقتی عمر اراده فرمود که برای جنگ با دشمنان اسلام شخصاً به میدان نبرد ایران برود علی فرمودند: «اگر تو بروی و شکست بخوری یا بمیری روحیه سربازان خراب می‌شود اما اگر در مدینه باشی می‌توانی در پی هر شکست بر ایشان نیروی کمکی و تازه نفسی بفرستی».

علی حریص بود که عمر عمرش طولانی باشد نمی‌توان برای یک منافق مرتد عمر بیشتری را آرزو کرد. نه با هیچ منطقی علی چنان کاری نمی‌کرد علی دشمن منافقان و مرتدان بود علی حتی با کفار حرف نمی‌زد، علی دخترش را به عمر داد! این مگر ممکن است که آدمی مثل علی دخترش را به کافری مرتد و منافق بدهد؟! این مگر امکان دارد که آدمی مثل علی دخترش را به کسی بدهد که نافرمانی خدا را در مهم‌ترین دستورات دین انجام داده است؟ اگر رفتار حضرت علی در قبال خلفای راشدین دیگر را با گفتار مدعیان پیروی او بسنجیم تضادی بزرگ می‌بینیم و ناچاریم بگوئیم:

یا آن رفتار از علی سر نزده و یا این اقوال دروغ است.
اما همه موافقند به اینکه علی علیه السلام آنچه را بر شمرده‌ایم
انجام داده است.

و تازه ما می‌گوئیم پیوندهای دوستی و برادری آنها حتی
زیادتر از آنچه بود که نوشتیم، اما بهر حال همان قدری هم که
بین ما مشترک است کافی است پس می‌ماند این احتمال که آن
اقوال دروغ است بله آن حرفها دروغ است پذیرش این جمله
تنها راه خلاصی از مخمصه تضاد است.

اصلاً این مسئله قابل درک و تصور نیست که خداوند
تبارک و تعالی حکم رهبری امت بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله را بنام
علی صادر فرماید و علی بنا به صلاح دید خود از آن حق
صرف نظر کند.

اینجا مسئله حق مطرح نیست. مسئله وظیفه پیش می‌آید
علی موظف بود که به دستور الله جل جلاله عمل کند او مأمور
بود که حکم خداوند جل جلاله را اجرا کند لذا اینکه
می‌گویند: «حق علی را خورده‌اند و علی سکوت کرد». جمله
نادرستی است.

باید بگویند: «مانع انجام وظیفه علی علیه السلام شدند و علی
سکوت کرد». و این را چطور جرأت دارند که بگویند؟

در اینجا تشیع برای ساختن پاسخی به این ایراد می‌گویند: حضرت محمد ﷺ وقتی به علی دستور الهی را ابلاغ فرمود در ضمن اضافه کردند که: «یا علی اگر با تو ناسازگاری کردند و تو را نپذیرفتند سکوت کن».

اگر این توجیه آنها را بپذیریم پس باید این را نیز باور کنیم که برای اولین بار و آخرین بار خداوند جل جلاله حکمی صادر کردند و تنفیذ آنرا مشروط به پذیرش مردم نمودند و الا تا آنجا که ما می‌دانیم در هیچ دستور الهی پذیرش مردم شرط اجرای آن از طرف مؤمنان نیست و مسلمانان موظفند چه مردم قبول کنند یا نکنند حکم الله جل جلاله را در روی کره زمین بمرحله اجرا در آورند ولو آنکه همه مردم دنیا یک طرف باشند مسلمان در طرف دیگر ولو آنکه جنگها شود و خونها بر زمین ریزد.

حتی یک مورد هم در تاریخ نیست که مؤمنان حکم الله را تنها به این دلیل که مردم نپذیرفته‌اند معلق بگذارند و اگر این حرف تشیع را بپذیریم پس باید باور کنیم که یک استثناء در سنت الهی پدید آمده است.

برای توجیه سکوت به چه دلایلی که نیاویخته‌اند علت این دور شدن از جاده منطق این است که آنها این مسئله که: «حق

علی خورده شده است». را محور ساخته‌اند و موضوعی غیر قابل بحث قرار داده‌اند. لذا دیگر پروای این را ندارند که برای آراستن آن حتی نظام خلقت را نیز زیر سوال ببرند! اینجا شاید کسی بگوید:

«که برخی از فرامین اسلام گاهی معطل می‌شوند، آن هنگام که دیده شود ضرر انجام کاری از نفع آن بیشتر است، و علی چون ضرر اقدام مسلحانه را بیش از فایده‌اش می‌دید لذا سکوت کرد».

اما بلا فاصله می‌پرسیم که چه خیری و چه فایده‌ای می‌تواند در رهبری یک امت نوپا توسط مرتدان و منافقان باشد؟

پس راهی نمی‌ماند جز آنکه بپذیریم آنها منافق نبودند و در این صورت نمی‌توانیم اتهام عظیم انکار و نافرمانی و پنهان نمودن حکم الهی را به آنها نسبت دهیم.

با این تضاد کاری نمی‌شود کرد جز آنکه قبول کنیم فرض تشیع از ریشه نادرست است یعنی حقی جابجا نشده و علی علیه السلام جانشین رسمی پیامبر صلی الله علیه و آله نبودند خداوند می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ
اِخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۱.

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود،
اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».

این یک شاخص مهم برای شناسایی کلام حق و کتب حق
از کلام و کتب باطل است. هر جا که دیدید عقیده یا مذهبی
برای توجیه باورهای خود دچار دوگانه‌گویی می‌شود یقین
کنید که آن مذهب ریشه در دین الهی ندارد.

خداوند در قرآن به ما امر می‌کند که با منافقین بجنگیم: ﴿يَتَأْتِيهَا
النَّبِيُّ جَهْدَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ﴾^۲.

«ای پیامبر! با کافران و منافقان جهاد کن».

و امر می‌فرماید: که به آنها سخت‌گیر باشیم (و اغلظ علیهم)
یعنی: «و بر آنها سخت‌گیر باش و درستی کن» و دستور
می‌دهد که بر سر قبر آنها حاضر نشویم: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ
مِّنْهُمْ مَّا تَأْبَدُ وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ﴾^۳.

^۱ - سوره النساء، ۸۲

^۲ - سوره التوبه، ۷۳

^۳ - سوره التوبه، ۸۴

«هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش) نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند!».

نه پیامبر ﷺ و نه علی ﷓ هیچکدام از این کارها را در حق اصحاب نکردند و هر کسی خلاف این را بگوید دیگر خیلی دروغگو است، زیرا چگونه ممکن است علی اصحاب را کافر بدانند و با این وصف عمر ﷓ ایشان را در شورای شش نفری نامزد کند؟ شش نفری که قرار شد از بین خود یکی را برای جانشینی عمر برگزینند. چگونه ممکن بود علی، عمر را منافق بدانند و عمر او را به مجلس خود راه داده و به نصایح او گوش فرا دهد. و بدانها عمل کند.

خلاصه کلام اینکه علی نه با خلفای پیش از خود جنگید و نه به آنها سخت گیری کرد و نه از حاضر شدن بر سر قبر و مراسم تدفین آنها روی گردان بوده است. اگر اصحاب منافق بودند معنی اش این است که علی به سه فرمان مذکور در آیات فوق عمل نکرده و نافرمانی خدا را مرتکب شده است و کی جرأت دارد اینرا بگوید؟

پیروان علی می‌گویند علی بخاطر مصالح اسلام سکوت کرد و این خاموشی را تا پایان خلافت سه خلیفه پیش از خویش ادامه داد پیروان علی چرا از علی پیروی نمی‌کنند؟ حالا که علی و عمر هر دو در گذشته‌اند دیگر چه مصلحتی در کار است؟ چرا پس از سه قرن این بحث‌ها زنده شد؟! آیا بهتر نبود حالا که علی بسفارش پیامبر بنا بگفته شما مهر خاموشی بر لب زد و اقدامی نکرد شما هم همانکار را می‌کردید؟! در زمان عثمان رضی الله عنه اسلام در اوج قدرت بود علی رضی الله عنه سکوت کرد شما چه مقصدی داشتید که در زمان ضعف اسلام این بگو مگوها را شروع کردید؟! آیا بهتر نبود این واقعه را همچون علی فراموش می‌کردید و به قضاوت الهی وا می‌گذاشتید؟؟

اگر کسی بدقت تاریخ را مطالعه کند تاریخی که تشیع هم قبولش دارند با تعجب در می‌یابد که دعوایی در بین اهل بیت عمر و ابوبکر و اهل بیت علی رضی الله عنه وجود نداشته است. بیایید به موضوع ازدواج در بین این دو فامیل نظری بیاندازیم.

از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شروع کنیم:

آن حضرت دو دختر خود را به همسری عثمان رضی الله عنه دادند. یعنی دختر اول که فوت کرد دختر دوم را دادند و دختر کوچک ایشان به عقد و ازدواج علی رضی الله عنه در آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

دختری از ابوبکر رضی الله عنه به زنی گرفتند و با یک دختر عمرر نیز عروسی کردند عمر هم یک دختر علی یعنی ام کلثوم کبری را به همسری خویش برگزید! امام صادق مؤسس مذهب آنها، مادرش از اهل بیت ابوبکر بود.

جریان به این صورت رخ داد که امام سجاد یعنی نوه علی رضی الله عنه وقتی پسرش باقر بزرگ شد رفت خانه عبدالرحمن نوه ابوبکر، یعنی رفت خانه کسی که جدش حق علی رضی الله عنه را خورده بود! و گفت: که آمده دخترش ام فروه را برای باقر رضی الله عنه خواستگاری کند و نوه ابوبکر هم قبول کرد.

از عجایب اینکه حتی مادر بزرگ امام صادق رضی الله عنه نیز از نسل ابوبکر و نوه ایشان بوده است این سخن را خود امام و مؤسس مذهب شیعیان فرموده که: «ابوبکر دو بار مرا زاییده است». منظور اینکه من از دو پشت مادری به ابوبکر می‌رسم. آیا اینها دلیلی براین نیست که ابداً جنگ و دعوائی بین ابوبکر و علی وجود نداشته است. و داستان جانشینی بلا فصل علی ساخته و پرداخته ذهن‌های بیمار است؟ و اصل و اساسی ندارد؟

انتظار ندارم کسی که نمی‌خواهد حق را بپذیرد با شنیدن این رویدادهای تاریخی مجاب شود زیرا او بالاتر از اینها را می‌داند و قانع نشده است.

بالاتر از این دیگر چیست؟ وقتی خود علی یعنی صاحب حق دختر جوانش دختر یازده ساله‌اش را - دختری که از بطن فاطمه علیها السلام است - را می‌دهد به بزرگترین دشمنش. می‌دهد به منافق و مرتد؟ (استغفر الله) آری ام کلثوم را می‌دهد به عمر پنجاه و چند ساله!

داستان کاسه داغ‌تر از آتش را شنیده‌اید بعضی از طرفداران علی اینطورند. اما امکان ندارد که کاسه داغ‌تر از آتش باشد و هرجا که کاسه را از آتش داغ‌تر دیدید بدانید کاسه‌ای زیر نیم‌کاسه است.

انگیزه غاصبان چه بود؟

در پایمالی حق علی علیه السلام یا عبارت بهتر در مانع گشتن از انجام وظیفه چه انگیزه‌هایی وجود داشت؟ عاملان این حرکت شنیع به چه دلایلی دست به این عمل ناشایست زدند؟ به گفته برادران شیعه عاملان این جنایت تقریباً کلیه مسلمانان و خصوصاً یاران خاص پیامبر بودند آنها تنها چهار،

تا دوازده نفر را از این جرم عظیم تاریخی و دینی مبرا می‌دانند.

حالا بیاییم انگیزه را بررسی کنیم.

متهم ردیف اول از نظر آنها ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و دیگر صحابه کبار هستند انگیزه این بزرگواران چه بود؟ مسلماً نه! به گواهی تاریخ و به گواهی اشخاصی چون خمینی اغلب این شخصیات بزرگ دینی زندگی ساده‌ای داشتند و از مال خلافت سوءاستفاده نمی‌کردند، ما با ذکر چند داستان زهد و تقوای آنها را به تصویر می‌کشیم.

داستان اول:

روزی ابوبکر رضی الله عنه به خانه خویش تشریف بردند همسرشان مقداری حلوا در طبقی گذارد و جلوی ایشان نهاد، فرمود: این از کجا آمده؟ زن گفت: مدتی از خرج روزانه، اندکی به کنار می‌گذاشتم، تا مقداری کافی فراهم شد و توانستم این حلوا را درست کنم، حضرت فرمود: پس آشکار شد که به آن اندکی که کنار می‌گذاشتی نیازی نداشتیم، و سپس به مأمور بیت المال دستور دادند که از مستمری ایشان به همان اندازه کاسته شود.

داستان دوم:

روزی پیامبر برای جنگی اعانه (کمک) جمع می فرمودند، عمر رضی الله عنه نصف مال خود را آوردند و تقدیم کردند و ابوبکر آمدند و همه مال خود را در طبق اخلاص نهادند پیامبر پرسیدند: برای زن و بچه‌ات چه چیزی گذاشته‌ای؟ عرض کرد خدا و رسولش را.

انسان پیرو هوای نفسانی، از مرگ می ترسد اما زندگی صحابه سراسر پر از امثال و نمونه‌هاییست که نشان‌دهنده عدم واهمه آنها از مردن است.

و اصحاب دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله نیز به همین ترتیب زیسته‌اند. آنها زاهدان و متقیانی بودند که از مرگ بیمی به دل راه نمی دادند. و بسادگی زندگی می کرده‌اند این را اهل تشیع در مورد اغلب اصحاب قبول دارد مگر بعضی از آنها و بارزترین اعتراض آنها به عثمان رضی الله عنه است، ایراد می گیرند که خلیفه سوم فامیل بازی می کرد به آشنایان خویش بخشش‌های کلان می داد اما با این وجود انکار نمی کنند که عثمان با وجود برخورداری از ثروت فراوان بسادگی زندگی می کردند و همین دلیل ما می شود تا بپرسیم:

هنگامیکه آن حضرت از مال خلافت که هیچ، حتی از مال شخصی خود جز برای گذران یک زندگی فقیرانه بهره نمی‌گرفتند چگونه راضی می‌شدند تا خویشاوندانشان سوءاستفاده کنند؟ و بیت‌المال را به یغما برند؟

در حرف آنها تضاد موج می‌زند، اگر سوءاستفاده هم صورت گرفته بدون رضایت و اطلاع آن حضرت بوده است.

کاری که اصحاب و پسران آنها برای پیشبرد اسلام کرده‌اند، متأسفانه تا امروز نظیر آن دیده نشده بلکه حتی بعضی از دستاوردهای آنها را ما مدعیان اسلام ناب محمدی از کف داده‌ایم مرزهای شمالی ایران را مرز بین کفر و اسلام می‌دانیم اما آیا بی‌خبریم که در زمان صحابه و تابعین مرزهای کفر صدها کیلومتر دورتر از محل کنونی واقع بودند این همه به کوشش و همت صحابه حاصل شده بود.

با این تفصیل چگونه باور کنیم که یک عده منافق و مرتد و خائن و فرزندان آنها خدمتی به اسلام کرده‌اند که در ادوار بعدی مسلمانان هرگز مثل آنها نتوانستند انجام دهند آیا این کارنامه درخشان یاران پیامبر کافی نیست که بپذیریم آنها بهترین افراد این امت بودند نه بدترین آنها؟؟

از یهودی پرسید که بهترین افراد یهود کیانند؟ میگویند: یاران موسی عليه السلام مسیحیان میگویند: یاران عیسی عليه السلام مسلمانان میگویند: یاران محمد عليه السلام ولی نه همه مسلمانها، متأسفانه بعضی میگویند: بدترین افراد امت ما یاران محمد عليه السلام هستند؟ حالا بیایید فرض کنیم ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم عطش قدرت طلبی داشتند بیایید این فرض نادرست را بکنیم و بعد پرسیم بسیار خوب بقیه اصحاب که سرشان از نمد قدرت بی کلاه ماند چرا این گناه بی لذت را کردند؟ و برای چی بخاطر آبادی دنیای دیگری آخرت خود را بر باد دادند؟ چه باعث شد امروز بروند و حرف پیامبر را نادیده بگیرند و فردایش در جنگ با مسیلمه کذاب شهید شوند؟ مگر ابوبکر به آنها پول می داد یا مقام می داد؟ هر کس می داند ابوبکر و عمر نه خودشان خوردند و نه اجازه دادند دیگران از بیت المال استفاده غلط کنند.

آخر کسی که این اتهام عظیم را متوجه مهاجر و انصار می کند باید انگیزه ای هم برایش بتراشد اما عملکرد صحابه و شهادت آنها در راه اسلام و زندگانی زاهدانه و ساده آنها ساختن انگیزه را برای اتهام سازان بسی مشکل می کند.

و بالاخره می‌پرسیم، صحابه کبار حالا بهر علت مجهولی دست به این کار زدند عوام الناس که در غدیر هم حاضر بودند چرا در شورای سقیفه سکوت کردند؟ علت این سکوت عجیب چیست؟ آیا فراموش کرده بودند؟

فاصله بین غدیر خم ادعایی شیعیان تا تاریخ وفات پیامبر فقط ۷۰ روز است. چطور ۷۰ هزار نفر حاضر در جلسه این واقعه را فراموش کردند؟

به گفته آنها وقتی علی رسماً جانشین پیغمبر شد مردم حرف رسول خدا را خوب درک کردند حتی آمدند و به علی تبریک گفتند پس چرا یک نفر در روز وفات پیامبر از عوام الناس بلند نشد که بگوید؟ «آقایان مگر پیامبر علی را تعیین نفرموده بود؟» آیا باور کنیم این ادعا را که همه عوام الناس یکباره بر ضد دستور رسول خدا همدست شدند! باور نمی‌کنیم چون همان عوام الناس بعداً و به تشویق عمر و ابوبکر رضی الله عنهما رفتند و در راه اسلام شهید شدند ایران، یمن، مصر، روم را فتح کردند.

فرض کنید امام مسجدی مردم را امر به تقوا و دین داری می‌کند بعد همین امام شب هنگام، با همان مردم می‌رود دزدی آیا فردایش اگر باز مردم را امر به امانتداری کند متأثر

می‌شوند؟ مردمی که می‌دانستند عمر و ابوبکر غاصب حق‌اند دیگر چطور زیر پرچم آنها برای گسترش حق در جهان جهاد می‌کردند؟ این غیر ممکن است.

شاید این سؤال از تئوریسین‌های تشیع شده باشد که آنها در کتاب‌های خود انگیزه بر کناری علی را این دانستند که: علی قاتل پدران کافر، مسلمانان هم عصر خود بود و بستگان مسلمان شده جدید شان چشم دیدن علی را نداشتند. اما این دروغ آشکار و دلیل سست است. زیرا:

۱ - اصحاب این مسئله برایشان حل بود در بین آنها کسی بود که پدر کافر خود را بخاطر اسلام کشت و دیگری از پیامبر اجازه خواست تا پدر منافق خود را بکشد.

۲ - اگر قرار بر تنفر بود باید از محمد ﷺ که سرچشمه اصلی انگیزه قتل کافران محارب بودند متنفر می‌شدند.

۳ - دیگران بیش از علی کفار را کشتند مثلاً عمر در هر موضوعی مشورت به کشتن کفار می‌داد.

۴ - این جاهلیت در بین مسلمانان نبود - وحشی - حمزه سید شهدا را کشت اما وقتی مسلمان شد کسی به او نگفت بالای چشمش ابروست یا خالد بن ولید قاتل چند صحابه وقتی مسلمان شد حتی به ریاست لشکر رسید و کسی هم

اعتراض نکرد که یعنی چه، چرا باید قاتل برادر و پدر ما حالا رئیس ما باشد؟

۵ - و تازه آنهاییکه پدران یا برادرانشان بدست علی کشته شده بودند بیشتر در مکه بودند و چندان صاحب رأی بشمار نمی رفتند و اگر کسی مثل ابوسفیان در مدینه بود بنا به گفته منابع شیعه از علی طرفداری کرد و نگاه نکرد به اینکه علی یارانش را کشته است و علی نظر او را فتنه گری دانسته و رد فرمود. پس این چه دلیلی است که می آورند آیا فقط دنبال دستاویزی می گردند تا نظریه غلط خود را تفسیر کنند؟ گاهی نیز می گویند آنها از عدالت علی می ترسیدند.

ولی مگر عدالت علی چی بود که از آن بترسند؟ ابوبکر و عمر نیز عادل بودند و علی بگفته بعضی ها وقتی عدالت عمر و ابوبکر را دید سکوت کرد وانگهی کسانی که عدالت محمدی را دیده بودند و در مقابل آن سر فرود آوردند چرا باید از حکومت عدل علی می ترسیدند؟ آیا علی از محمد صلی الله علیه و آله عادل تر بود؟

صحابه که این چیزها برایشان تازگی نداشت آنها مردانی آب دیده بودند آنها داوطلبانه عدالت محمد را پذیرفتند و خود انصار آن حضرت را به سرزمین خود دعوت کردند تا بر آنها حکومت کند.

شنیده می‌شود که می‌گویند: «از ترس شدت عمل عمر عوام‌الناس چیزی نگفتند».

این دلیل هم مردود است زیرا اولاً: عمر لشکری نداشت. ثانیاً: عمر که هیچ، بطورکلی مهاجران در سرزمین مدینه قوی نبودند و انصار دست برتر را داشتند ثالثاً: بعضی از انصار مثل سعد بن عبادۀ تا آخر عمر با ابوبکر بیعت نکردند و کسی جرات نکرد به آنها چیزی بگوید.

آزادی بیان از بدیهات حکومت اسلامی بود و کسی از سخن گفتن واهمه نداشت.

داستان

روزی عمر رضی الله عنه در مسجد سخنرانی می‌کردند مردی برخاست و گفت: «نه حرفت را می‌شنویم و نه اطاعت می‌کنیم». فرمود: چرا؟ مرد گفت: تو مردی بلندقامتی و با این وجود لباسی که از پارچه غنیمتی دوختی کاملاً به اندازه‌ات است، درحالی‌که سهم ما برای دوختن لباس کفاف نمی‌دهد.

عمر رضی الله عنه مجبور شد هم پسر خود را بخواهد تا شهادت دهد که سهم خود را به پدر داده و هم نشانه درز روی لباس را شاهد بیاورد.

آنوقت‌ها مردم از چماق نمی‌ترسیدند عامه مردم می‌توانستند بلند شوند و بگویند شما دروغ می‌گویید حق از آن علی است ولی کسی در شورای سقیفه بلند نشد. هرکاری انگیزه‌ای می‌خواهد تشیع باید به این سؤال جواب بدهند.

صحابه و زمان انحراف

تشیع اکثراً معتقدند که پیش از رحلت رسول الله، صحابه منافق بودند. مثلاً می‌گویند: «به این خاطر نماز با دست باز فرض شد تا آنها که در آستین خود بتی داشتند رسوا گردند!» می‌گویند: در بستر مرگ حضرت محمد ﷺ می‌خواستند چیزی بنویسند تا مردم پس از ایشان گمراه نشوند اما صحابه به مشاجره پرداختند و توطئه‌چینی کردند تا حضرت آن حرف مهم را ننویسند!

بحث را دراز نمی‌کنیم مسئله از دو حال خارج نیست یا معتقدند که قبل از وفات پیامبر نفاق داشتند یا می‌گویند پس از رحلت رسول الله منافق شدند و ما هر دو نظریه را بررسی می‌کنیم.

اگر بگویند آن بزرگواران قبل از وفات پیامبر منافق بودند می‌گوییم راست نیست به این دلایل:

۱ - نام و نشان منافقان به آنحضرت معلوم بود دستور داشت که بر سر قبر آنها نماز نخواند و با آنها بجنگد و با آنها بشدت رفتار کند و بنابراین اگر نام صحابه در لیست آن حضرت بود دیگر معنی نداشت که رسول خدا آنها را از جمله نزدیکان و مقربان خود گرداند و در امور با آنها مشورت نماید.

۲ - منافقین به جنگ نمی رفتند خداوند درباره آنها می فرماید: ﴿وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَعِذْكَ أُولُوا الطَّلُوفِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ۚ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۖ﴾^۱.

«و هنگامی که سوره ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: «به خدا ایمان بیاورید! و همراه پیامبرش جهاد کنید!»، افرادی از آنها (گروه منافقان) که توانایی دارند، از تو اجازه می خواهند و می گویند: «بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) باشیم!». (آری)، آنها راضی شدند که با متخلفان باشند؛ و بر دلهایشان مهر نهاده شده؛ از این رو (چیزی) نمی فهمند!».

^۱ - سوره التوبه، ۸۶-۸۷.

و باز درباره آنها می‌فرماید: ﴿فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَعِذْ نُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ نَّخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تَقْتُلُوا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخُلَفَاءِ﴾^۱.

«هرگاه خداوند تو را بسوی گروهی از آنان بازگرداند، و از تو اجازه خروج (بسوی میدان جهاد) بخواهند، بگو: «هیچ گاه با من خارج نخواهید شد! و هرگز همراه من، با دشمنی نخواهید جنگید! شما نخستین بار به کناره‌گیری راضی شدید، اکنون نیز با متخلفان بمانید!».

در این جا خدا با کلمه (لن) واضح می‌کند که منافقان هرگز جهاد نخواهند کرد.

در حالیکه صحابه در جنگها حاضر بودند و اصولاً پیامبر ﷺ غیر از صحابه کسی دیگر را نداشت که به همراهش به نبرد بروند.

آیا این آیه برای بیدار کردن ما کافی نیست؟

۳ - اگر بگوییم که یاران پیامبر همگی در زمان حیات پیامبر منافق بودند پس نتیجه این می‌شود که خداوند جل جلاله در اراده‌اش موفق نشده زیرا یکی از اهداف بعثت پیامبر این بود که نفوس مردم هم عصر خود را پاک کند: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ

^۱ - سوره التوبه، ۸۳.

فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٢﴾^۱

«او خداست که در میان جمعیت درس نخوانده رسولی از خودشان برانگیخت که آیاتش را بر آنها می‌خواند و آنها را تزکیه می‌کند و به آنان قرآن و حکمت می‌آموزد هر چند پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند!».

با حرف تشیع پاک نکرد! اینکه ما بگوئیم از میان هزاران نفری که در مدرسه محمدی درس خواندند فقط ۴ تا ۱۲ نفر موفق شدند، توهین به حضرت محمد ﷺ است این حرف این معنی را دارد که از زن پیامبر گرفته تا دوست صمیمی ایشان جملگی منافق بودند یعنی آن حضرت در دریایی از نفاق که حول ایشان را گرفته بود می‌زیستند و اقدامی نمی‌کردند این تهمتی بس بزرگ بر رسول خداست درست آن است که بگوئیم: «منافقین یک عده محدود بودند و حکومت اسلامی در قلمرو عربستان رواج پیدا کرد و مسلمان‌ها خلیفه‌الارض شدند». یک عیب بزرگ تشیع این است که با قیاس کردن امر را بر مردم مشتبه می‌کنند. مثلاً وقتی به آنها

^۱ - سوره الجمعة، ۲.

بگویند چرا دور قبر حسین علیه السلام طواف می‌کنند؟ می‌گویند شما چرا دور کعبه طواف می‌کنید؟

می‌پرسیم: چطور مهدی در گهواره حرف زد و ۱۲۰۰ سال عمر کرد؟ می‌گویند: چطور امکان ندارد همانطوری که عیسی علیه السلام در گهواره حرف زده و نوح علیه السلام ۹۶۰ سال عمر کرد.

همینطور در جواب اینکه چطور می‌شود از زن تا پدر زن از نزدیکترین دوست تا خویشاوند پیامبر همه منافق باشند می‌گویند: چطور ندارد همانطور که پسر نوح و زن لوط و نوح کافر بودند.

این جواب‌های سفسطه‌آمیز نباید کسی را گمراه کند در جوابشان می‌گوییم: «ولی پسر و زن نوح به عذاب الهی گرفتار شدند، درحالی‌که همان‌هایی که شما آنها را همراهان بد طینت پیامبر می‌دانید پس از او خلیفه شدند نوح علیه السلام به امر خدا جل جلاله از زنش دوری کرد لوط علیه السلام به امر خدا جل جلاله زنش را شبانه در خانه رها کرد تا دچار عذاب شود. اما محمد صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر را همراهش به غار ثور برد. وقت مرگ، سرش بر سینه عایشه بود و پدرش را پیش نماز مردم کرد. آری محمد صلی الله علیه و آله و سلم تا آخرین لحظه اصحاب خود را رها نکرد و فرق در اینجاست اگر کسی ادعا کند که چون زن لوط علیه

عَلَيْهِ السَّلَامُ کافر بود پس زن محمد ﷺ هم کافر است اگر همین دلیل باشد پس زن شما نیز کافر است اگر نوح ۱۰۰۰ سال عمر کرد پس هر کس بتواند چنین عمری کند بنابراین من هم می‌توانم بگویم هزار سال عمر می‌کنم.

این حرف‌ها به هذیان بیشتر شباهت دارد تا دلایل علمی.

۴ - از همه بالاتر اگر ما بپذیریم که اصحاب پیش از رحلت رسول خدا منافق بودند پس باید قرآن را انکار کنیم در جای جای کتاب خدا صحابه مدح شده اند و ما بعضی از آیات را شاهد می‌آوریم:

سوره فتح پس از صلح حدیبیه و ۵ سال قبل از وفات پیامبر ﷺ نازل شد، در صلح حدیبیه پیمان صلحی بین مسلمانان و کفار بسته شد و خداوند پس از آن درباره حضرت محمد این آیه را نازل کرد: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝ وَيَنْصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيمًا﴾^۱.

«تا خداوند گناهان گذشته و آینده‌ای را که به تو نسبت می‌دادند ببخشد (و حقانیت تو را ثابت نموده) و نعمتش را بر

^۱ - سوره الفتح، ۲-۳.

تو تمام کند و به راه راست هدایت فرماید. و پیروزی شکست‌ناپذیری نصیب تو کند».

پس مسلمانان جلو آمدند و گفتند: «مبارک باشد یا رسول خدا، الله جل جلاله مشخص فرمود که با تو در روز واپسین چه خواهد کرد یا رسول الله با ما چه خواهد کرد؟».

و این آیات نازل شد: ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا^۱».

«او خدایی است که آرامش را در دل‌های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند؛ لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است. هدف (دیگر از آن فتح مبین) این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، در حالی که جاودانه در آن می‌مانند، و گناهانشان را می‌بخشد، و این نزد خدا رستگاری بزرگی است».

^۱ - سورة الفتح، ۴-۵.

این ماجرا که ذکرش رفت را انس بن مالک رضی الله عنه نقل فرمود و در کتب مسلم و بخاری به ثبت رسیده است شاید اینجا برادری اعتراض کند و بگوید: ای برادر اگر ما انس بن مالک ترا قبول داشتیم و یا بخاری و یا مسلم را دیگر چه نیازی بود که تو این کتاب را بنویسی؟! راست هم می‌گویند قرار نیست که در بحث ما از چیزهای مشترکی که هر دو قبول داریم یعنی قرآن و عقل خارج شویم، پس دوباره به قرآن رجوع می‌کنیم تا ببینیم چطور در همین سوره فتح در چند آیه پایین‌تر خداوند جل جلاله رضایت خود را از مؤمنانی که در زیر درخت با رسولش صلی الله علیه و آله بیعت کرده‌اند اعلام می‌دارد: ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾^۱.

«خداوند از مؤمنان -هنگامی که در زیر آن درخت با تو بیعت کردند- راضی و خشنود شد؛ خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود».

^۱ - سوره الفتح، ۱۸.

خوب این قرآن جلوی ما است و ما عقل هم داریم بالاخره باید مشخص کنیم این افراد که زیر درخت با پیامبر خدا بیعت کرده‌اند و خدا از آنها راضی شد چه کسانی بودند؟ در کتب تاریخی اهل تشیع هم ذکر است که: وقتی عثمان تشریف برد به مکه تا با مکیان مذاکره کند و راه را بمنظور دخول صلح‌آمیز لشکر حضرت محمد ﷺ برای انجام مناسک حج باز کند خبر آمد که مکیان حضرت عثمان را کشتند و بعد رسول الله ﷺ مسلمانان را جمع کرد و در زیر درختی نشست و از آنها بیعت گرفت که با مکیان بجنگند.

واضح است که همراه رسول خدا فقط علی بن ابی طالب ﷺ نبود حدود (۱۴۰۰) نفر پیروان ایشان بودند و همه حاضرین غیر از جد بن قیس بیعت کردند شیعه هم قبول دارد که در این مراسم بیعت، عمر و ابوبکر ﷺ نیز بودند و ما به این دلیل است که پشت کلمه صحابه حروف (رض) که اختصار (ﷺ) است را می‌نویسیم.

شما دقت کنید که خداوند در این آیه چه می‌فرماید:
﴿فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ۝ وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾^۱.

^۱ - سوره الفتح، ۱۸-۱۹.

«خدا آنچه را در درون دلهایشان (از ایمان و صداقت) نهفته بود می‌دانست؛ از این رو آرامش را بر دلهایشان نازل کرد و پیروزی نزدیکی بعنوان پاداش نصیب آنها فرمود. و (همچنین) غنایم بسیاری که آن را به دست می‌آورید؛ و خداوند عزیز و حکیم است».

این حرف چه معنی بزرگی دارد این الله است که از قلبهایشان خبر می‌دهد و از ایمان آنها تعریف می‌کند و به خاطر این ایمان محکم است که به آنها مژده می‌دهد، مژده به پیروزی نزدیک، این پاداش آنها بود بخاطر بیعتشان. و اشاره‌ای است به پیروزی بعدی آنها در جنگ خیبر با یهودیان که چنانکه می‌دانیم خیلی زود تحقق یافت یعنی وقتی رسول خدا از حدیبیه برگشت و قصد خیبر فرمود در مدینه منافقانی که همراه حضرت در سفر مکه شرکت نداشتند بطمع گردآوری غنایم خواستند که با لشکر همراه شوند اما رسول خدا نپذیرفت و فرمود اگر بیایید به شما از مال غنیمت چیزی نمی‌دهم و سپس به همراه همان مؤمنان که در حدیبیه بودند به خیبر رفت و یهودیان را شکست داد و غنیمت عظیمی بدست آورد.

عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: تا روز خیبر یک شکم سیر خرما نخورده بودم.

خدا را شکر، هزار مرتبه خدا را شکر، تشیع برای آنکه قهرمانی علی رضی اللہ عنہ را نشان دهند. اقرار دارند به اینکه ابوبکر و عمر رضی اللہ عنہ در آن جنگ پرچمدار بودند. ولی رشادتی از خود نشان ندادند.

به هر حال از حرفشان استنباط می شود که آن حضرات نیز مشمول وعده الهی شدند و غنایم کثیری بدست آوردند و اگر هم کسی جهالت کند و انکار نماید می پرسیم: آیا فتح ۹ قلعه مستحکم کفار را علی به تنهایی انجام داد یا حضرت محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم با لشکری آنها را در محاصره گرفت لشکر عظیمی که کمر یهودیان را شکست.

اگر بگویند علی به تنهایی و به کمک ۴ نفر دیگر یهودیان را شکست داد می گوئیم: پس نگوئید که روزی که حق علی را خوردند علی قدرت نداشت آن علی که ۴ سال پیشتر توانسته بود یهودیان تا دندان مسلح را از بین ببرد براحتی می توانست عمر و ابوبکر و بقیه اصحاب را از بین ببرد و ریشه منافقان را بکند پس چرا اینکار را نکرد و چون جواب ندارند ناچاراً می پذیرند که همراه محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم صدها مجاهد دیگر نیز بودند.

مجاهدینی که خداوند جل جلاله آنها را تأیید فرموده است پس جاییکه قرآن آنها را مؤمن می‌داند آیا کسی که مؤمن به قرآن باشد دیگر حق دارد که علیه صحابه سخن گوید؟
 آنها سخن‌های رکیک در حد اینکه آنها منافق بودند!!
 جواب را باید برادران شیعه مؤمن به قرآن مجید بدهند!
 با دلایل ذکر شده، مشخص و به اصطلاح أظهر من الشمس است که صحابه تا لحظه وفات پیامبر ﷺ مؤمنانی مخلص بودند و قرآن بر این گواهی می‌دهد و عقل و براهین و شواهد دیگر نیز همین را می‌گویند.
 حالا احتمال دیگر را بررسی کنیم یعنی احتمال اینکه صحابه نه پیش از وفات بلکه پس از رحلت حضرت رسول ﷺ منافق شدند این احتمال نیز غیر ممکن است که بوقوع پیوسته باشد به دلایل زیر:

۵ - ناممکن است چونکه بدون انگیزه است توضیح می‌دهیم جاده‌ای را در نظر بگیرید که در آن حدود ۳۰ هزار ماشین در حال حرکتند یکباره اگر در روزنامه‌ای شما بخوانید که این ۳۰ هزار ماشین جز ۴ تا ۱۲ تا یکباره خراب شده و متوقف گشته‌اند باور می‌کنید؟ اگر بگویید احتمال دارد که چنین چیزی رخ دهد حداقل بدنبال دلیل می‌گردید!

ما وقتی که می گوئیم ۳۰ هزار صحابه اصحابی که تا آخرین جنگ همراه رسول الله ﷺ بودند یکباره و بلافاصله پس از رحلت آن حضرت ﷺ ایمانشان خراب شد باید دلیل ارائه دهیم و گرنه هیچ انسان خوب اندیشی حرف ما را نمی پذیرد.

۶ - گفتیم که خداوند در ماجرای صلح حدیبیه بر قلب مومنان و صدق ایمان آنان گواهی داد و بر قلوب آنها آرامش را نازل فرمود آیه چنین می گوید: ﴿أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَرْدَأُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ لِيَدْخُلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ۝﴾^۱.

«او خدایی است که آرامش را در دل های مؤمنان نازل کرد تا ایمانی بر ایمانشان بیفزایند؛ لشکریان آسمانها و زمین از آن خداست، و خداوند دانا و حکیم است. هدف (دیگر از آن فتح مبین) این بود که مردان و زنان با ایمان را در باغهایی (از بهشت) وارد کند که نهرها از زیر (درختانش) جاری است، در حالی که جاودانه در آن می مانند، و گناهانشان را می بخشد، و این نزد خدا رستگاری بزرگی است».

^۱ - سوره الفتح، آیه ۴ و ۵.

نتیجه نزول این آرامش بر قلب‌های مومنان آن است که عاقبت خدا جل جلاله زنهار و مردان مومن را در باغ‌هایی که زیر آنها رودها جاریست وارد کند و جرمها و بدیهای آنها را از آنها زائل گرداند.

و این پاداش برای مؤمنان نزد خدا یک رستگاری بزرگ است. این آیه ۵ سال قبل از وفات پیامبر نازل شد ملاحظه کردید آیه می‌فرماید: «ما بر قلب مومنان سکینه و آرامش نازل می‌کنیم تا ایمانشان با ایمانی تازه زیادتیر و زیادتیر شود».

خداوند نفرمود: که ایمانشان کم شود یعنی عکس آنچه که تشیع می‌گویند آنها مدعیند درعرض ۵ سال ایمان صحابه سیر نزولی پیموده به صفر رسید و زیر صفر رفت و این ادعا خلاف فرموده قرآن است. ما به همین دو دلیل بسنده می‌کنیم و قضاوت درباره ادعای آنانکه به کفر صحابه بعد از پیامبر معتقدند را به خوانندگان وا می‌گذاریم.

اینجا لازم است اشاره‌ای به یک طرفند برخی از تشیع بنمایم البته قصد اسائه ادب به عامه مردم را ندارم زیرا اغلب آنها مردمانی صادقند و تنها عییشان این است که از علوم دینی اطلاعات و آگاهی‌های غلطی دارند. و حتی قصد طعنه زدن به کلیه تشیع را نیز ندارم زیرا در بین آنها نیز مردان خوش نیت

وجود دارند متأسفانه یا به حقایق به دقت توجه نمی‌کنند و یا از چرخش در زندگی می‌ترسند. روی حرف من به آن دسته از تشیع است که سعی دارند از واقعیت بگریزند و آنرا از عامه مخفی دارند. طرفند آنها تقیه است یعنی جائیکه خرشان لنگ آمد عقب می‌نشینند مثلاً در مسئله تحریف قرآن چون ادعای آنها محلی از اعراب ندارد بطور کلی منکرند که قرآن تحریف شده در حالیکه کتب آنها از این مسئله پر شده و عالمانی که به این امر معتقدند روی چشم آنها قرار دارند. بر این اساس در سایه تقیه من می‌ترسم که آنان بیایند و بگویند که:

نویسنده این کتاب به ما افترا بسته و حرف در دهان ما گذاشته و کتاب را بر اساس یک فرض غلط نوشته ما هرگز نگفته و نمی‌گوئیم عمر و ابوبکر منافق بودند بلکه آنها مؤمنانی بودند که فقط در مورد حق علی دچار لغزش شدند اگر غیر از این بود چرا ما با مسلمانان دیگر معاشرت می‌کنیم زن می‌دهیم، زن می‌گیریم بر جنازه آنها حاضر می‌شویم و ذبیحه آنها را می‌خوریم و پشت امامشان نماز می‌گزاریم؟

اما صبر کنید. شما نمی‌توانید بگویید فلان مسلمان بود اما بخشی از رسالت محمد ﷺ را قبول نداشت در این حرف تضاد نهفته است کسی که نماز نخواند کافر نیست اما آنکه منکر وجوب نماز شود مسلماً مسلمان نیست.

شما می‌گوئید این آیه در حق علی است: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾^۱.

«ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است، کاملاً (به مردم) برسان! و اگر نکنی، رسالت او را انجام نداده‌ای! خداوند تو را از (خطرات احتمالی) مردم، نگاه می‌دارد؛ و خداوند، جمعیت کافران (لجوج) را هدایت نمی‌کند».

ببینید مسئله چقدر مهم است که پیامبر تهدید می‌شود که اگر نگوید علی جانشین من است از مقام پیامبری عزل می‌گردد این تفسیر شما از آیه است و حالا حساب کنید حال کسی را که بشنود ولی قبول نکند و پنهان کند و منکر شود و خود جای علی بنشیند عمر و ابوبکر و باقی صحابه با دو گوش خود شنیدند که حضرت فرمود: علی جانشین من است

^۱ - سورة المائدة، ۶۷.

از او پیروی کنید. عمر و ابوبکر باقی صحابه با ادعای شما با دو چشم خود دیدند که پیامبر بر روی بلندی، دست علی را بالا برد و گفت آنچه که مدّعیید گفت! با این وجود پیروی نکردند اصلاً منکر شدند که چنین حرفی را پیامبر زده آیه و حدیث را منکر شدند و پنهان کردند دیگر چطور آنها را مسلمان می‌دانید پس شما اگر به زبان هم انکار کنید چون عمل این کار کفرآمیز را به اصحاب نسبت می‌دهید پس قائل به کفر و نفاق آنها هستید و کتاب‌های شما هم مملو از جملاتی است که به صحابه عظیم‌الشأن پیامبر نسبت کفر را می‌دهند و اما اینکه پشت پیروان آنها نماز می‌خوانید و زن می‌دهید و زن می‌گیرید در جنازه آنها حاضر می‌شوید، برای این است که شما به تقیه معتقد هستید و این سؤال را خود شما جواب بدهید چرا با آن عقیده اینکارها را می‌کنید و دلیل این تضاد در عمل و گفتار خود را روشن کنید؟

چرا پیامبر ﷺ جانشینی برنگزید؟

یکی از ایرادهای مهم ایشان این است که می‌گویند: چگونه می‌توان پذیرفت که رسول خدا ﷺ در امری چنین مهم سکوت کرده باشند و امت را مانند رمه‌ای بی‌چوپان بحال خود واگذارند. این یک اصل غیر قابل بحث پیش ایشان است که هرگز کره زمین از حجت خدا خالی نمی‌شود پس می‌گویند محال بود که پس از مرگ پیامبر ﷺ این قانون دستخوش تغییر شود.

آنها به این استدلال زیاد چنگ می‌زنند و آنرا از براهین قوی خود بحساب می‌آورند اما باز بر اساس فرمولی که داریم این نقطه نظر را نیز محک می‌زنیم تا ببینیم که آیا خالی از تناقض است یا نه؟

متأسفانه در اینجا نیز تشیع دچار تناقض‌گویی شده‌اند. از یک سو می‌گویند: دنیا از حجت خالی نمی‌شود و زمین بدون رهبری نمی‌ماند و محال است که امر مهم جانشینی پیامبر مسکوت گذارده شده باشد و از طرف دیگر ما عملاً می‌بینیم که امروز جهان حتی در نزد خود آنان از حجت خالی است و مسئله جانشینی پیامبر لاینحل مانده است چطور؟ دقت کنید به عرایضم!:

اهل تشیع می‌گویند: خدا جل جلاله حضرت علی و بعد امام حسن و بعد امام حسین بعد امام سجاد و الی آخرتا مهدی ۱۲ امام را به جانشینی پیامبر برگزید می‌گوییم بسیار خوب از آخری می‌پرسیم:

امام مهدی حالا کجاست؟

من نوعی را چرا خدا بدون رهبر گذاشته است؟ اگر از عدالت خدا بدور بود که امت محمد را بدون رهبر رها کند از عدل او بس دورتر خواهد بود که مرا و امثال مرا و شما را که از زمان پیامبر خیلی فاصله داریم بدون رهبر رها کند، می‌گویید: رها نکرده و رهبر ما مهدی است که حی و حاضر است.

باز می‌پرسیم، خوب کجاست؟ که من از او بپرسم که حق با کیست؟ شما در جواب من ای برادران اهل تشیع چه می‌گوئید مگر نمی‌گویید که او پشت پرده غیب پنهان است و دسترسی به او ممکن نیست و باید به قرآن و احادیث ائمه و پیامبر مراجعه کرد خوب پدر آمرزیده‌ها پس باز به حرف ما رسیدید.

مهدی از میان شما به پشت پرده غیب رفت و جانشینی گذاشت و شما را بی‌رهبر گذاشت شما این حق را به مهدی می‌دهید از عدالت خدا هم بدور نمی‌دانید خوب پس چرا وقتی می‌گوئیم پیامبر ﷺ جانشینی برنگزید و قرآن و سنت را برای ما گذاشت ناراحت می‌شوید و ابرو در هم می‌کشید؟

اول شما برای مهدی نایب درست کردید و ۷۰ سال که عمر یک آدم است مردم را سرگرم کردید و چون زمینه را برای ظهورش آماده ندیدید عمرش را طولانی کردید و نایب را هم مردود دانستید و بالاخره واضح است که امروز من بدون رهبر هستم شما خواننده هم بدون رهبر هستید و لازم است که خودمان بنشینیم و رهبر خویش را برگزینیم و انتخاب رهبر را در پرتو هدایت‌های قرآن و سنت انجام دهیم همانطور که برادران اهل تشیع اینکار را می‌کنند و کردند اول خمینی را انتخاب کردند نمایندگان خبرگان را انتخاب کردند اگر مهدی زنده و اوامرش ظاهر باشد که دیگر نیازی به انتخاب نیست وقتی رهبر الهی در میان ما باشد ما دیگر کی هستیم که رهبر انتخاب کنیم وقتی محمد ﷺ در میان صحابه بود کسی انتخاب نمی‌دانست یعنی چه. هیچکس نمی‌آمد امیر لشکر را خودش انتخاب کند همه اینها به امر حضرت محمد ﷺ بود

و محمد ﷺ را هم مردم انتخاب نکرده بودند این واضح است. او پیامبر و برگزیده الله جل جلاله بود خوب حالا که ما به خود حق انتخاب رهبر را می‌دهیم چرا به صحابه نمی‌دهیم؟ این مثل لقمه از پشت گردن خوردن است پس از هزار و یک دلیل آخر می‌رسند به حرف ما. جای خنده‌دار قضیه اینجاست که در کشور ایران وقتی خمینی مرد کسی را به جانشینی خود انتخاب نکرد و شاید خواست خدا بود که اینطور شود از یک طرف منتظری را برکنار کرده بود و از طرف دیگر جانشین رسمی نداشت و بعد بزرگان ایران آمدند و یک رهبر جدید برگزیدند که نامش خامنه‌ای است. خامنه‌ای حکم رهبری خود را نه از خدا گرفت و نه از مهدی و نه حتی از رهبری قبلی!!

خوب آدمهای حسابی آن چیزی را که غیرممکن می‌دانستید و می‌گفتید محال است پیامبر انجام دهد رهبر شما و رئیس نظام شما انجام داد. می‌گویند: اگر خمینی جانشینی انتخاب نکرد برای این بود که قانون اساسی وجود داشت مجلس خبرگان بود و در سایه دستورات آن رهبر انتخاب می‌شد که شد.

در جواب می‌گوییم: یعنی قانون اساسی شما از قرآن دقیق‌تر بود در قرآن آمده که مسلمانها امور خود را با شوری اداره کنند و براساس آن دستور، مردم در امر خلافت شوری کردند و اکثریت قریب به اتفاق بر ابوبکر متفق شدند. و آنکس هم که قبول نکرد نه کودتا کرد نه دست به شمشیر برد. یا سکوت کرد یا به سفر رفت. و این قانون شورا است.

البته قصد ندارم وارد سیاست شوم تنها هدفم این است تا بیان کنم که اهل تشیع نمی‌توانند به عقاید خود جامه عمل پوشانند حتی وقتی حکومت از آن آنها هم باشد نمی‌توانند. چون با جوهر عقیده آنها، تضاد عجین شده و هر کس می‌داند که در عمل دو چیز متضاد واقع نمی‌شوند. و لو آنکه بصورت تئوری بتوان آنرا بیان نمود.

اما نمی‌خواهیم از جواب به این سوال که چرا پیامبر خلیفه‌ای برنگزید طفره برویم ما دلایل زیادی داریم که عدم انتخاب جانشین توسط پیامبر را توضیح می‌دهد از آن جمله.

۱ - پیامبر ﷺ قوم را بدون راهنما رها نکرد زیرا در بین آنها قرآن باقی ماند و این کتاب آسمانی دارای این خصوصیت بود و هست و خواهد بود که کتابی آسان و قابل فهم و

استفاده برای همه است خداوند جل جلاله ٤ بار در یک سوره این آیه را تکراراً آورده است.
 ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾^۱.
 «ما قرآن را برای تذکر و یادآوری آسان ساختیم؛ آیا کسی هست که متذکر شود؟».

و این هم ویژگی خاص قرآن است که نه دستخوش تحریف شده و نه می‌شود و نه خواهد شد گمان نمی‌کنیم در این باره کسی جرات کند حرف دیگری بزند پس قرآن و عملکرد رسول خدا که در کتب حدیث جمع شده چراغی فروزان برای راهنمایی امت بودند و این سخن اساساً غلط است که بگوییم: امت چون ربه‌ای بی‌چوپان رها شده‌اند.
 ۲- دوماً در قرآن و سنت امر شده که مسلمانها در امور خویش با یکدیگر مشورت کنند خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ يَبْنِيهِمْ﴾^۲.

«(مومنان) کارهایشان را در بین خویش با مشورت انجام می‌دهند».

^۱ - سوره القمر، ۱۷-۲۲-۳۲-۴۰.

^۲ - سوره الشوری، ۳۸.

و آنها نیز پس از رحلت رسول ﷺ چنین کردند و عملاً نیز موفق شدند.

باید دقت کنیم که در عدم انتخاب جانشین مستقیم، حکمت بزرگی وجود دارد برای درک آن نیاز به توجه و فهم است:

هنگامیکه محمد ﷺ در قید حیات بودند چند بار برای خود جانشین و نائب برگزیدند مثلاً وقتی برای غزوه‌ای تشریف می‌بردند کسی را به جانشینی در مدینه می‌گذارند یا برعکس هنگامیکه خودشان با لشکر نمی‌رفتند کسی را از جانب خود امیر لشکر می‌کردند. در یکی از این جنگها خالد بن ولید فرمانده سپاه بود او به کفار حمله کرد یکی از کفار که مرگ خود را نزدیک می‌دید داد زد: (لا إله إلا الله محمد رسول الله) اما خالد اعتنایی نکرد و او را کشت وقتی خالد برگشت پیامبر ﷺ واقعه را که شنیدند بشدت ناراحت شدند و چهره‌شان سرخ شد و بارها به خالد فرمودند: ای خالد آیا قلبش را شکافته بودی و دیده بودی که دروغ می‌گوید! آنقدر این جمله را تکرار کردند تا خالد در دلش گفت: ای کاش بس می‌کردند.

بعد رسول ﷺ دستور دادند که ديه خون آن فرد را به اهلش بدهند بعد فرمودند: خدایا من ذمه خون آن شخص را قبول نمی‌کنم.

چرا حضرت این حرف را زدند؟ از اول نیز ذمه خون آن شخص بگردن خالد بود از اول هم به حضرت محمد ﷺ ربطی نداشت؟ نه، اینطور نیست بهر حال خالد امیر منتخب حضرت محمد ﷺ بود و به زبان دیگر جانشین ایشان در بین لشکر بود پس دستور خالد مثل دستور پیامبر بود و عمل او عین عمل رسول خدا ﷺ. لذا خالد خطا کرد حضرت محمد ﷺ عکس العمل نشان دادند و خطای خالد را اصلاح کردند حالا تصور کنید خالد جانشین آن حضرت پس از وفات نیز می‌بودند و فرض کنید که این واقعه پس از رحلت پیامبر ﷺ اتفاق می‌افتاد هیچکس نمی‌توانست به خالد این برگزیده پیامبر ﷺ اعتراض کند و این عمل حتی بصورت قانون در می‌آید. و تصور کنید خالد نیز برای خود جانشینی برمی‌گزید و او هم فقط یک خطا می‌کرد و به همین ترتیب تا امروز این جانشینان رسمی بنظر شما چند خطا می‌کردند همه این خطاها قانون می‌شد؟!!!

شیعه متوجه این نکته شده که سعی کرده جانشینان پیامبر را معصوم از خطا معرفی کند اما این نادرست است زیرا اولاً: عملاً خلاف این اتفاق افتاده و خالد رضی الله عنه برگزیده رسمی پیامبر اشتباهی کرد که رسول را به خشم آورد.

ثانیاً: انسان در صورتی می‌تواند از خطا مصون بماند که به وحی مرتبط باشد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم اگر با وحی سر و کار نداشت دچار خطا می‌شدند بطور مثال ایشان می‌خواستند سر قبر منافقین نماز بخوانند که این آیه نازل شد: ﴿وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِمْ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ﴾^۱.

«هرگز بر مرده هیچ یک از آنان، نماز نخوان! و بر کنار قبرش، (برای دعا و طلب آمرزش)، نایست! چرا که آنها به خدا و رسولش کافر شدند؛ و در حالی که فاسق بودند از دنیا رفتند».

یا این آیه نازل شد: ﴿عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّىٰ يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ﴾^۲.

^۱ - سوره التوبه، ۸۴.

^۲ - سوره التوبه، ۴۳.

«خداوند تو را بخشید؛ چرا پیش از آنکه راستگویان و دروغگویان را بشناسی، به آنها اجازه دادی؟! (خوب بود صبر می‌کردی، تا هر دو گروه خود را نشان دهند!)».

و مثل این زیاد است.

خداوند جل جلاله چون که عمل رسول خود را اُسوه مؤمنان مقرر فرموده بود لهذا در هر مورد ایشان را مخاطب می‌کرد و رفتارشان را درست و بی‌خطا و صاف می‌کرد تا برای ما مرجع باشد و مرجع شد و ما می‌گوییم ایشان معصوم بودند، یعنی از خطاء و گناه بری بودند.

اما جانشین پیامبر ﷺ این امتیاز را نداشت و مثلاً اگر علی جانشین رسمی ایشان می‌شد این احتمال وجود داشت که خطایی کند که بعداً بصورت قانون در آید و تازه گاهی خطاها در سلسله جانشین‌ها می‌توانست ۱۸۰ درجه با هم فرق کند و ما را دچار سردرگمی نماید به این صورت که این احتمال وجود داشت که امام حسن کاری کند که امام علی خلاف آنرا کرده و یا امام حسین کاری کند که حسن نکرده و به این صورت عوض یک رهبر ۱۰۰ رهبر داشتیم که هرکسی به فتوای خود عمل می‌کرد و مسلمانان حیران می‌شدند و عملاً هم تاریخ شیعه با این مشکل روبروست که توضیح دهد. چرا

علی با معاویه جنگید و پسرش با معاویه صلح کرد تشیع برای توجیه این رفتار متضاد مجبور شدند کتب قطوری بنویسند که تازه خواننده کنجکاو را قانع نمی‌کند.

به این دلیل ساده است که پیامبر ﷺ کسی را پس از خود برنگزید تا مبادا خطایش بنام اسلام تمام شود امروز ما در یک مسئله خلافی به قرآن و سنت مراجعه می‌کنیم و رأی هیچ شخصیت دیگری حتی شخصیتی چون ابوبکر رضی الله عنه در مقابل قرآن و سنت برای ما سند نیست و خود را ملزم به پیروی صد در صد از هیچ کس جز قرآن و سنت نمی‌دانیم.

تشیع برای آنکه جواب اشکال را بدهند خود را به ورطه‌ای بس خطرناک انداخته‌اند یعنی مدعی شدند که جانشینان پیامبر معصوم یعنی بری از خطا بودند و بواسطه الهام با الله جل جلاله در تماس بودند و فرق الهام و وحی را در این می‌دانند که در وحی می‌توان فرشته را دید و صدایش را شنید و در الهام فقط صدایش شنیده می‌شود و خودش قابل رؤیت نیستند به این ترتیب خاتمیت پیامبر ﷺ و جامعیت قرآن را عملاً منکر شده‌اند هر چند که بظاهر به آن اعتقاد دارند.

خاتمیت پیامبر را از اینرو منکرند که بهر حال باور دارند. خداوند جل جلاله پس از حضرت محمد ﷺ از طریق فرشتگان با جانشینان او در تماس است همانگونه که با جانشینان موسی ﷺ تماس داشت حال آنکه نوع تماس اهمیتی ندارد؟! می‌خواهد با وحی باشد یا با الهام یا فاکس یا تلفن نتیجه مهم است، مهم این است آنها می‌خواهند بگویند که ارشادات الهی برخلاف عقیده ما جامع نشده و باز به طریقی دیگر در حال تکمیل است و این انکار اصل خاتمیت پیامبر و جامعیت قرآن است و عجیب اینکه آنها به کتب الهام شده دیگری چون حفر و جامعه و صحیفه فاطمیه معتقدند إنا لله وإنا إليه راجعون. تمامی این مسائل از آنجا سرچشمه گرفته که ایشان جانشینی علی را اصل قرار داده و برای دفاع از این اصل دیگر برایشان اهمیتی ندارد که حتی اگر بنوعی مجبور به انکار خاتمیت پیامبر یا کامل بودن قرآن شوند. با این بحث معلوم شد که چرا پیامبر جانشینی تعیین نکرد اما باز دلیل را تکرار می‌کنیم: چونکه جانشین با وحی مرتبط نبود و احتمال داشت در حکمی خطا کند و این خطا در صورتیکه او برگزیده پیامبر می‌بود به دین برمی‌گشت.

و این توضیح شیعه که می‌گویند جانشینان پیامبر معصوم و با خدا در تماس بودند را نمی‌پذیریم زیرا اگر قبول کنیم باید آیه ٤٠ از سوره احزاب را منکر شویم: ﴿كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾^۱.

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست و لیکن فرستاده خدا و آخرین پیامبران است».

و اگر بگوییم «هم این آیه را قبول داریم و هم نازل شدن الهام بر علی را دوگانه گوئی کرده ایم و ما دینی که دوگانه گوئی و تضاد در آن باشد را قبول نداریم زیرا الله فرموده است: ﴿وَلَوْ كَانَ مِنْ عِندِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾^۲.

«آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند؟! اگر از سوی غیر خدا بود، اختلاف فراوانی در آن می‌یافتند».

یعنی اگر از طرف خدا نباشد حتماً می‌توان در آن تضاد یافت.

^۱ - سوره الأحزاب، ٤٠.

^۲ - سوره النساء، ٨٢.

چرا عجله کردند؟

و ایراد می‌گیرند: اگر صحابه ریگی به کفش نداشتند چرا هنوز که جسد پیامبر ﷺ روی زمین بود به تکاپو افتادند تا جانشین انتخاب کنند علت این شتاب چه بود؟ ما نمی‌دانیم از این حرف چه منظوری دارند؟ این حرف چه معنی دارد؟

مسئله عوام‌فریبی و ترس در کار نبود که تندی یا کندی عمل در سرنوشت علی تأثیری داشته باشد چونکه برادران شیعه ما خود می‌گویند که در غدیر خم تمام مردم شنیدند و دیدند پیغمبر، علی را به جانشینی برگزید اما در شورای سقیفه کسی دم نزد حتی از عامه مردم هم صدایی در نیامد. بنابراین گردانندگان پشت صحنه نگران این نبودند، که تأخیر در انتخاب جانشین احتمال ازدیاد محبوبیت علی را به همراه بیاورد. مگر خارج از شهر لشکری به کمک علی می‌آمد که صحابه شتاب کنند؟

این ایراد اصلاً یک عوام‌فریبی برای بدنام کردن یاران پیامبر است و گونه این عجله در سرنوشت علی بی‌تأثیر بوده است. بیایید فکر کنیم مثلاً اگر پس از دفن حضرت محمد ﷺ به فکر انتخاب جانشین می‌افتادند چه می‌شد؟ باز علی

ﷺ شانسى نداشت حداکثر کارى که على ؑ مى توانستند بکنند این بود که چیزى را که ۷۰ روز پیش همه شنیده بودند را دوباره بازگو کنند آنها که حرف محمد ﷺ را قبول نکردند مسلماً بازگوئى على را نیز پشت گوش مى انداختند. این را شیعه مى گوید که: آنها در ۷۰ روز پیش همه با على بیعت کردند و به جانشینی او اقرار نمودند ولی در شورای سقیفه یعنی ۷۰ روز بعد نقص عهد کردند.

مردمى که گوش شنوا به حرف رسول خدا نداشتند مسلماً سخنرانى على را هم قبول نمى کردند کما اینکه به ادعا منابع شیعه روزهای بعد على اعتراض کرد اما تغییری در اوضاع پیدا نشد.

پس تعجیل یا تأخیر در انتخاب جانشینی برای على ؑ على سویه (مساوی) بود. و مشخص نیست کسانی که این ایراد را علم مى کنند اگر قصد فریب دادن و بازی کردن با احساسات مردم را ندارند پس چه مقصدی دارند؟ اما با این وجود برای آنکه کسی از این نظر نیز سوء استفاده نکند علت شتاب صحابه را بروایت تاریخ ذکر مى کنیم: روز وفات پیامبر سعد بن عبادۀ رهبر یک گروه از انصار همراه یاران خود در محلی بنام سقیفه بنی ساعده بودند و سعد

برای یارانش و بقیه انصار حاضر در محل گفت: که باید جانشین پیامبر را از بین مردم مدینه انتخاب کنیم و خود را که رئیس پیر انصار بود، ارجح به این مقام دید. بزرگان مهاجر تا آن لحظه به این فکر نبودند و شاید اگر عمل سعد نبود انتخاب جانشین به بعد از دفن رسول خدا مؤکول می‌شد. اما این حرکت ناگهانی سعد همه را وادار به مداخله کرد زیرا کبار مهاجران سعد را برای این کار ارجح نمی‌دیدند. این فقط عقیده مهاجرین نبود گروه بزرگی از انصار نیز بر همین رأی بودند، پس بدون دعوت و برنامه قبلی بزرگان مهاجر وارد محل اجتماع طرفداران سعد در سقیفه شدند و از قبل توطئه‌ای درکار نبود و اصلاً کسی آنجا حرف علی را نمی‌زد و بهرحال جر و بحث و مباحثه زیاد شد اما به نتیجه‌ای نرسیدند یعنی سعد بر حرف خود پافشاری کرد. اما فایده ورود مهاجرین به صحنه این بود که خیلی از انصار حرف و استدلال مهاجرین را پذیرفتند.

و ابوبکر که توسط عمر پیشنهاد شده بود را به خلافت برگزیدند. اما سعد مخالفت کرد از این رفتار سعد و مخالفت او با مصوبه شوری می‌توان حق را به آنهایی داد که معتقد بودند از سعد بهتر برای این مقام، ابوبکر است. و از رأی

اکثریت انصار به ابوبکر می‌توان دریافت که آن بزرگواران نیز به این نکته توجه داشتند و از رأی انصار به ابوبکر متوجه این نکته و حقیقت عظیم می‌شویم که شاگردان مکتب محمدی چگونه تربیت شده بودند که در آن محیط جاهلی و قومی رأی به فردی از کشور دیگر دادند.

امروز ایران که باصطلاح اسلامی است بر اساس قانون اساسی آن، مسلمانی که از کشور دیگر باشد نمی‌تواند رهبر ایران شود. والا اگر همه انصار بدور سعد بن عباد جمع می‌شدند. مسلماً مهاجرین قدرت این را نداشتند مخالفت کنند و خلافت بدست انصار می‌افتاد کسانی که صحابه پیامبر را به مقام پرستی و قبیله پرستی متهم می‌کنند خوب است در این رفتار انصار دقت کنند و ببینند که آنها چگونه خلافت که در دست‌شان بود را به فردی از قبیله‌ای دیگر و از وطن دیگر دادند. آیا پس از این رأی می‌توان انصار را متهم کرد که حرف رسول الله ﷺ را در مورد حق علی نپذیرفتند و دادند کسی دیگری بخورد. مثل این است که گفته شود: دزدی مال دزدیده و در راه خدا بخشید، این استدلال آنها حیرت‌آور است.

بنابراین اگر در انتخاب رهبر عجله کردن گناه بود متوجه همه اصحاب نیست بلکه فقط سعد بن عبادہ رضی الله عنه مسئول آن

است هرچند اول ثابت کردیم که در این عجله کردن هیچ توطئه‌ای مدنظر نبوده است البته ما این جسارت را در حق سعد بن عبادہ نمی‌کنیم او اجتهاد کرد که بهتر است خویش رهبر شود.

این موضوع را با افراد قبیله‌اش در میان گذاشت و اگر بگوئیم چرا حرص داشت و هول زد جواب این است که در زمان پیامبر ﷺ مردم بر سر جسد مرده گریه نمی‌کردند و سینه نمی‌زدند و این کارها را جاهلیت می‌دانستند و جسد پیامبر ﷺ بر روی زمین همینطور نیافتاد بلکه بهترین افراد خانواده‌اش مشغول غسل و کفن حضرت بودند لذا اگر سعد به کار دیگری پردازد چه ایرادی بر اوست.

در اینجا ما می‌پرسیم چرا علی ﷺ به شوری نیامد تا جلوی انحراف را بگیرد اقلأً بیاد مردم بیاورد که در ۷۰ روز پیشتر در غدیر خم چه گفته‌اند چه و چه شنیده‌اند. مسئله شوری که مخفی نبود او هم می‌توانست مثل بقیه و با عجله به آنجا برود. کدام امر مهم‌تر بود؟ غسل دادن جسد پاک پیامبر یا جلوگیری از انحراف عظیم امت؟

علی ﷺ می‌توانست کسی دیگری از فامیل پیامبر ﷺ را مسئول غسل کند و خودش هم بیاید یا حداقل آن ۴ تا ۱۲ نفر

طرفدار علی چرا در جلسه حاضر نشدند و اگر شدند پس چرا چیزی نگفتند؟ بنی‌هاشم کجا بودند؟ آیا همه اینها دلیل بر این نیست که اصلاً ادعا دروغ است.

و علی علیه السلام خودش ادعا نمی‌کرده که خداوند جل جلاله او را جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله کرده است؟

شاید کسی بگوید آخر چطور انسان امر غسل پیامبر را رها کند مگر علی مثل سعد بود که فکر و ذکرش خلافت باشد؟!.

جواب این است که مسئله خلافت در اینجا بعنوان یک مقام مطرح نیست بلکه یک وظیفه و یک امر مهم عبادی مورد بحث است لهذا علی علیه السلام اگر می‌دید که امت دارد دچار انحراف می‌شود و زحمات طاقت‌فرسای پیامبر صلی الله علیه و آله از بین می‌رود ناچاراً باید به شوری می‌آمدند و اقلاً حرف خود را می‌گفتند. و اصولاً عجله در انتخاب رهبر عیبی ندارد اگر داشت در روز مرگ خمینی روزنامه‌های کشور همزمان با اعلان مرگ خمینی اعلام نمی‌کردند که مجلس خبرگان تشکیل جلسه داده و خامنه‌ای را بعنوان رهبر برگزیده است.

اعضای شورای خبرگان مثل باد از همه جای ایران آمدند تهران حتی سر مرده خمینی هم نرفتند (باز صحابه که اول سر جسد حضرت رفتند) اول رفتند جانشین انتخاب کردند حتی

دختر خمینی هم پیش از آنکه به فکر پدر باشد به فکر برادر بود و فردای مرگ خمینی و قبل از دفن او به یک خبرنگار آمریکائی گفت: پدرم گفت که برادرم پس از مرگ او میتواند وارد جهان سیاست شود پس می‌بینیم که اینکار بد نیست که آدم در انتخاب رهبر بعدی عجله کند اگر بد بود شیعه پس از ۱۴ قرن از کار صحابه تقلید نمی‌کردند.

وقتی خمینی مُرد، رفسنجانی در آنجا حاضر بود رو به زنان خانواده‌اش کرد و گفت: ساکت باشید باید در فکر این باشیم که نظام را حفظ کنیم نظامی که خمینی مؤسس آن بوده. پس می‌بینید با همه علاقه به گریه و زاری وقتی مصلحت ایجاب کند و موضوع انتخاب جانشین در میان باشد حتی زنان از گریه و زاری منع می‌شوند.

اما باز هم می‌گوییم که عموم صحابه در انتخاب جانشین عجله خاصی نشان دادند و اگر نبود عمل سعد بن عبادہ شاید اینکار را به بعد از دفن آن حضرت محول می‌کردند.

اما بهر حال به جنازه حضرت نیز بی‌اعتنایی نشد پس از پایان کار در شورای سقیفه صحابه برگشتند و منتظر ماندند تا مردم از حومه مدینه نیز بیایند و سپس جسد پاک حضرت محمد ﷺ را دفن کردند.

بهر حال چه انتخاب قبل از دفن چه پس از دفن شانس علی علیه السلام را زیاد و کم نمی کرد این نکته ای است که ما می خواستیم در این گفتار ثابت کنیم و همراه آن نیز این را تکرار کنیم که ایرادی که در مورد عجله کردن می گیرند یک نوع جوسازی است تا مردم گمان کنند که صحابه برای خوردن حق علی عجله کردند و دست یکی نمودند تا مردم فکر کنند که آنها اعتنایی به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نداشتند یا تصور کنند که توطئه ای در کار بوده است.

قرآن و مخالفان صحابه

خداوند می فرماید: ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَرَرَعٍ أَخْرَجَ شَطْرَهُ فَفَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا^١﴾.

«محمد صلی الله علیه و آله فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛

^١ - سوره الفتح، ٢٩.

پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است؛ این توصیف آنان در تورات و توصیف آنان در انجیل است، همانند زراعتی که جوانه‌های خود را خارج ساخته، سپس به تقویت آن پرداخته تا محکم شده و بر پای خود ایستاده است و بقدری نمو و رشد کرده که زارعان را به شگفتی وامی‌دارد؛ این برای آن است که کافران را به خشم آورد (ولی) کسانی از آنها را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند وعده آمرزش و اجر عظیمی داده است».

(والذین معه) یعنی کسانی که با اویند یعنی یاران او را خداوند جل جلاله به صفاتی ارزنده وصف نموده است از جمله: آنها در مقابله با کفار سخت و خشن‌اند. و در بین خود مهربانند.

و سپس می‌فرماید آنها مردمانی‌اند که زیاد نماز می‌خوانند و علاوه می‌نماید که هدف آنها از این رکوع و سجده جلب رضای الهی است یعنی الله گواهی به حسن نیت و اخلاص آنها می‌دهد.

و بعد می‌افزاید که قیافه آنها از اثر سجده نورانی است. و بالاخره به آنها وعده می‌دهد که مغفرت و پاداش بزرگی در انتظار آنها است.

خداوند صحابه را به نهالی تشبیه می‌کند که کم‌کم رشد نموده شاخ و برگ می‌دهد و کفار از این رشد به غیض می‌آیند در عمل صحابه نیز چون نهالی تازه‌پا بودند و سپس مدینه را گرفتند و بعد مکه و بعد خیبر و یمن و شبه جزیره عرب را و بعد ایران و مصر و روم را و از این درخت پرشاخ و برگ کفار به خشم آمدند.

استنباط امام مالک از این آیه این است که هر کسی به همراهان محمد ﷺ یعنی صحابه رضی الله عنهم خشم و غیض داشته باشد کافر است.

در اینجا شاید کسی از اهل تشیع بگوید:

تو اول برادری خودت را ثابت کن و بعد تقاضای ارث بنما ما اصلاً قبول نداریم که عمر و ابوبکر و دیگران اصحاب رسول خدا بوده‌اند ما قبول نداریم که این آیه درباره آنهاست! اما با هرچه می‌شود شوخی کرد با قرآن نمی‌شود قرآن خودش متونش را تفسیر می‌کند ما با مراجعه به یک آیه دیگر ثابت می‌کنیم که ابوبکر یار رسول خدا بود و آنها نیز ناچار به

قبول این حقیقت هستند الله جل جلاله می فرماید: ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾^۱.
یعنی: «آن هنگام که محمد می گفت به یارش غم مخور به یقین خداوند با ماست».

این آیه مربوط به هجرت محمد ﷺ از مکه و پناه‌گزینی او در غار ثور است و بدون نزاع و اختلاف همه معتقدیم به اینکه یار و رفیق غار رسول الله ﷺ، ابوبکر بوده است. منتهی با این فرق که دشمنان ابوبکر می گویند: ایشان بی صبری بخرج داد و ترسید، و دوستان ایشان می گویند: ابوبکر ﷺ شجاعت به خرج داد و غمخوار رسول بود کاری نداریم که حرف کی درست است مهم این است که باید قبول کنیم و هر دو گروه هم قبول دارند که هم صحبت رسول ابوبکر بوده است پس در معنی آیه (محمد رسول الله والذین معه) که ذکرش رفت. بدون تردید ابوبکر نیز شامل (والذین معه) است. ابوبکر رفیق حیات آن حضرت بود کسی قدرت انکار این را ندارد. آیه این را می گوید تاریخ این حرف را می زند. و جز جاهل کسی منکر آن نیست و این هم آیه دیگر که شاهی بر ادعای ماست.

^۱ - سوره التوبه، ۴۰.

﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱
 ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۲

«ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند؛ و همه نیکیها برای آنهاست؛ و آنها همان رستگارانند. خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهراها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود؛ و این است رستگاری (و پیروزی) بزرگ».

و باز خداوند می فرماید: ﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ﴾^۲.

«(مال فیء) برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می طلبند و خدا و رسولش را یاری می کنند؛ و آنها راستگویانند!».

^۱ - سوره التوبه، ۸۸-۸۹.

^۲ - سوره الحشر، ۸.

خوب حالا سوال دیگری از آقایان می کنیم اگر آنها قبول ندارند که این همه آیات در حق صحابه باشد پس باید بگویند در حق کی است؟ بالاخره خداوند از مهاجرین و از مجاهدین و از مؤمنین سخن می گوید منظور خدا جل جلاله چه افرادیست؟ لابد مثل همیشه می گویند منظور همان ۴ صحابه ای هستند که از نظر آنها یاران صادق علی بودند و مرتد نشدند یعنی بلال و ابوذر و سلمان و مقداد رضی الله عنهم.

مایه تأسف است که می بینیم بعضی از صحابه ای که شیعه قبول دارد مشمول این آیه نمی شوند مثلاً: بلال مالی نداشته یک برده بوده که ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. ابوذر اصلاً از مکه اخراج نشده و خودش با اراده خود از جایی دیگر آمد و سپس به جای خود برگشته و قبیله خود را مسلمان کرد. سلمان هم یک برده بود و از مکه اخراج نشد بلکه در مدینه سکنی داشت و مجبور نشد بخاطر ایمان به رسالت محمد صلی الله علیه و آله مالش را رها کند بلکه حتی بفضل خدا او از مال و کمک مسلمانان دیگر مستفید گشت و آزادی خود را بدست آورد.

البته زبانم لال شود اگر قصد توهین به صحابه را داشته باشم یا از ارزششان بکاهم بلال اگر مشمول این آیه نیست مشمول دهها آیه دیگر است. و قهرمانی او در پایداری بر

توحید هرگز فراموش شدنی نیست و همچنین به سلمان فارسی و ابوذر رضی الله عنهما.

ما فقط می‌خواهیم بگوییم بعضی‌ها چقدر از قرآن دور و به متن آن نا آگاه‌اند و نمی‌خواهند یا نمی‌توانند بدورستی مفهوم و مقصود آیه را درک کنند.

پس خلاصه کلام اینکه ناچاریم قبول کنیم همان‌هایی که در نظر آنها متهم به دروغ و نفاقند مشمول متن آیه‌اند و علاوه بر این خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.
«و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است؛ او همان کسی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد».

و همه می‌دانیم که جهاد رسول خدا با یک لشکر ۴ یا ۱۰ نفره نبوده است.

خدا اگر کمی عقل و اندکی خلوص به کسی عطا کند او نمی‌تواند منکر این حقیقت شود و مجبور است اعتراف کند این آیات در حق همه اصحاب است.

^۱ - سوره الأنفال، ۶۲.

و با این اقرار دیگر بر او لازم است که به اصحاب کینه و غیظ نداشته باشد و بر او واجب است که طبق دستورالعمل آیه زیر رفتار کند.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ۚ وَمَن يُوقِ شَحْنَنَفٍ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِن بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝﴾^۱

«مال فیء این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند؛ و آنها راستگویانند! و برای کسانی است که در این سرا (سرزمین مدینه) و در سرای ایمان پیش از مهاجران

^۱ - سورة الحشر، ۸-۹-۱۰.

مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می‌دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی‌کنند و آنها را بر خود مقدم می‌دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده‌اند رستگارانند! (همچنین) کسانی که بعد از آنها (بعد از مهاجران و انصار) آمدند و می‌گویند: «پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دلهایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی».

بله دایم باید بگوییم: (ای خدا ما را و برادران ما را که در ایمان از ما پیشی گرفته‌اند بیامرز و در دل ما نسبت به آن مؤمنان کینه‌ای قرار مده بدرستی که تو بسیار مهربان و رحیم هستی!) دقت کنید که چه کسانی جزو این آیه‌اند و چه کسانی مشمول آن نمی‌شوند آنکس که در دل، غل و کینه به مهاجرین و انصار دارد جزو توصیف‌شدگان آیه نیست شما توجه کنید که آیه چه می‌گوید از که می‌گوید و برای کی می‌گوید. آیه می‌فرماید مال غنیمت که در دست رسول خدا است متعلق به چند گروه است.

یکی نزدیکانش، دوم یتیمان، سوم فقیران، چهارم در راه ماندگان، و بعد بیشتر توضیح می‌دهد و می‌گوید: حق آنهاییست که از شهر و دیار و مال و منال خویش رانده شده‌اند یعنی منظور همه اصحابی هستند که از مکه به مدینه هجرت کرده‌اند و منظور تمامی انصاری هستند که در مدینه با روی باز به آنها جا دادند و در مرحله بعدی کلیه مؤمنانی هستند که بعد از این دو گروه آمدند که ما و شما هم شاملش هستیم بشرطی که این دعا را بخوانیم و به آن عمل کنیم. ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ^۱﴾.

«پروردگارا! ما و برادرانمان را که در ایمان بر ما پیشی گرفتند بیامرز، و در دل‌هایمان حسد و کینه‌ای نسبت به مؤمنان قرار مده! پروردگارا، تو مهربان و رحیمی!».

^۱ - سوره الحشر، ۱۰.

قرآن و صحابه

اینک قرآن! کتابی که ما به آن ایمان داریم.
اینک این کتاب آسمانی این معجزه پیامبر است که از
صحابه سخن می‌گوید.
در صفحات گذشته به مناسبت‌های مختلف نظر قرآن
مجید را در راه اصحاب رسول خدا بیان کردیم و در این گفتار
مستقلاً در این باره سخن می‌گوییم تا اگر هنوز در دل کسی
شبهه‌ای باقی مانده باشد رفع گردد.
قرآن به تعدد، صفات نیکی را به صحابه منسوب می‌کند
که برخی را می‌شماریم:

۱- راستگویان

﴿لِّلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ
يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُّونَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَئِكَ
هُمْ الصَّدِيقُونَ﴾^۱.

«این اموال برای فقیران مهاجرانی است که از خانه و
کاشانه و اموال خود بیرون رانده شدند در حالی که فضل الهی
و رضای او را می‌طلبند و خدا و رسولش را یاری می‌کنند؛ و
آنها راستگویانند».

^۱ - سوره الحشر، ۸.

می فرماید: آنها که از مکه و مال و شهر خود محض به رضای خدا اخراج شدند مردمانی صادقند و بعد یکی از ما می گوید نخیر اینها کاذبند!

۲- مرحمت بخشایش خدا برای آنهاست

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾^۱.

«مسلمانان خداوند رحمت خود را شامل حال پیامبر و مهاجران و انصار، که در زمان عسرت و شدت (در جنگ تبوک) از او پیروی کردند، نمود؛ بعد از آنکه نزدیک بود دل‌های گروهی از آنها، از حق منحرف شود (و از میدان جنگ بازگردند)؛ سپس خدا توبه آنها را پذیرفت، که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است».

جالب این جاست که عالمان تشیع نیز می‌پذیرند که مطلوب این آیه یاران پیامبرند اما باز به روش خود تفسیر می‌کنند آنها از قول امام صادق و امام رضا نقل می‌کنند که جمله: ﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾^۲.

^۱ - سوره التوبه، ۱۱۷.

^۲ - سوره التوبه، ۱۱۷.

تفسیرش این است.

﴿لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾.

آنها در توضیح عمل خود می‌گویند: رسول خدا که گناهی نکرده بود تا مشمول عفو شود البته این خود جای حرف دارد که آنها به چه جرأت می‌گویند آیه را باید اینطور خواند اما بفرض محال باشد قبول است رسول خدا را در این شامل نمی‌کنیم صحابه که به رأی شما گناه کرده بودند را که دیگر مجبورید مشمول آیه بدانید پس از این آیه و به اعتراف خود شما و به اعتراف امام شما و به اعتراف مفسر شما ثابت می‌شود که خداوند (جل و علا) مهاجرین و انصاری که قلبشان نزدیک بود در گرماگرم و شدت جنگ از جا کنده شود را بخشید چونکه خدا به آنها رئوف و رحیم است.

اگر محمد ﷺ را با آن استدلال مشمول این آیه ندانید حتماً علی را هم نمی‌دانید زیرا به استدلال شما حضرت علی هم که معصوم است گناهی نکرده بود پس شاملین این آیه بقیه صحابه هستند.

دانستیم خدا به مؤمنان رئوف و رحیم است و دانستیم که مهاجرین و انصار مؤمن بودند و حالا خوب است بدانیم که این آیه درباره جنگ با رومیان و جنگ تبوک است و تقریباً

یک سال قبل از رحلت پیامبر نازل شد و تاریخ‌نویسان همراهان پیامبر را نیز ۴ تا ۱۰ نفر ندانسته بلکه آنها ۳۰ هزار نفر بودند حالا اگر کسی اصرار دارد که حضرت با ۱۰ نفر به جنگ رومیان رفته‌اند! دیگر مختار است.

۳- بهترین امت‌ها

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾^۱.

«شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند؛ (چه اینکه) امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید و به خدا ایمان دارید».

در این آیه خداوند (جل و علا) که را مخاطب می‌کند روی سخن با چه کسی است؟

معلوم است مؤمنان زمان پیامبر ﷺ را مورد خطاب قرار داده است و می‌فرماید: شما بهترین امت هستید چونکه ایمان به خدا دارید و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنید.

خداوند جل و علا شهادت می‌دهد که آنها بهترین امت هستند گروهی از مسلمان‌ها شهادت می‌دهند که آنها بدترین

^۱ - سوره آل عمران، ۱۱۰.

افراد امت هستند خوب حالا حرف کی را باور کنیم حرف خدا را یا حرف اینها را؟

۴- رشدیافتگان

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِّنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ أُولَٰئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ﴾^۱.

«و بدانید رسول خدا در میان شماست؛ هرگاه در بسیاری از کارها از شما اطاعت کند، به مشقت خواهید افتاد؛ ولی خداوند ایمان را محبوب شما قرار داده و آن را در دلهایتان زینت بخشیده، و (به عکس) کفر و فسق و گناه را منفورتان قرار داده است؛ کسانی که دارای این صفاتند هدایت یافتگانند».

در این آیه خداوند جل و علا صاف و پوست کنده فرموده که در قلب مؤمنانی که پیامبر در بینشان است ایمان را زینت داده و آنرا چیزی دوست داشتنی قرار داده و کفر و فسق و سرکشی را چیز بدی در نظر شان جلوه داده است و چون به این دو صفت آراسته‌اند لذا دائماً به پیش می‌روند (راشدین) و حق هم هست که به پیش روند چونکه آدمی که از بدی بدش

^۱ - سورة الحجرات، ۷.

آمد هرگز بدی نمی‌کند و اگر از خوبی خوشش آید و آنرا مطابق با هوای نفسانی خود دید دیگر چه چیزی مانعش می‌شود که از خوبی دوری کند؟ شیطان بدی را برای انسان خوب جلوه می‌دهد و آدمی را وسوسه می‌کند اما با توجه به آیه فوق این کار در مورد قاطبهٔ صحابه ممکن نبوده زیرا خدا دل‌های آنها را به ایمان آرایش داده بود پس آنها راشد بودند و دائماً به جلو می‌رفتند.

خوب! حالا حرف کی را باور کنیم؟ حرف خدا را که گواهی می‌دهد این مردم ایمان دارند ایمان را دوست دارند و پیش می‌روند یا حرف آنکس را که می‌گوید این مردم نفاق و کفر را دوست دارند و دائماً قهقرا می‌روند.

حرف کی را باور کنیم ای صاحبان چشم و گوش و دل، حرف چه کسی را باور کنیم؟

یکی شاید این جا بگوید: عمو! یواش‌تر چرا این قدر تند می‌روی از کجا معلوم که این آیه در حق صحابه باشد؟ در جواب می‌گوییم: از این جمله آیه: ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّنَا فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ﴾.

«و بدانید که در بین شما رسول خدا است».

از این آیه می‌فهمیم که مقصود یاران پیامبر بوده‌اند. رسول خدا در بین کی بود؟ در بین ما بود یا در بین کفار مکه یا در روم یا در ایران؟ در هیچ‌کدام از این جاها نبود رسول خدا در مدینه و در بین مؤمنان بود و مؤمنان مدینه انصار بودند که او را به شهر خود و در میان خود راه دادند و مهاجرین بودند که ایشان را تا آنجا همراهی کردند و تا آخرین رمق به راهش ادامه دادند پس همین دو گروه بودند و جای شک و بحث هم نیست!

ﷺ

۵- یاری‌دهندگان محمد

﴿وَإِنْ يُرِيدُوا أَنْ تَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

«و اگر بخواهند تو را فریب دهند، خدا برای تو کافی است؛ او خدایی است که تو را، با یاری خود و مؤمنان، تقویت کرد».

کسانی که محمد ﷺ را یاری دادند و سبب پیروزی او بر کفار مکه شدند یک لشکر کامل بودند نه ۴ یا ۵ نفر و خداوند گواهی میداد که در مقابل خدعه کفار خدا او را با یاری خود و یاری مؤمنان تأیید می‌کند.

^۱ - سورة الأنفال، ۶۲.

۶- فرشتگان به کمک صحابه آمدند

﴿إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ أَنْ يُمَدِّدَ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ
ءَالْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُنَزَّلِينَ﴾ بَلَىٰ إِن تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُم
مِّن فُورِهِمْ هَذَا يُمَدِّدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ ءَالْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ^۱.

«در آن هنگام که تو به مؤمنان می گفتی: «آیا کافی نیست
که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان، که از
آسمان فرود می آیند، یاری کند؟! آری، (امروز هم) اگر
استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ
شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که
نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد داد». ﴿إِیْغِشَّیْکُمْ
الْأَنْعَاسَ أَمْنَةً مِنْهُ وَیُنْزِلُ عَلَیْکُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّیُطَهِّرَکُمْ بِهِ
وَيُذْهِبَ عَنْکُمْ رِجْزَ الشَّیْطَانِ وَلِیَرْبِطَ عَلَىٰ قُلُوبِکُمْ وَیُثَبِّتَ بِهِ
الْأَقْدَامَ﴾^۲ إِذْ یُوحِی رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّی مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا
سَأُلْقِی فِی قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ
وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾^۳.

«و (یاد آورید) هنگامی را که خواب سبکی که مایه آرامش
از سوی خدا بود، شما را فراگرفت؛ و آبی از آسمان برایتان

^۱ - سوره آل عمران، ۱۲۴ - ۱۲۵.

^۲ - سوره الأنفال، ۱۱-۱۲.

فرستاد، تا شما را با آن پاک کند؛ و پلیدی شیطان را از شما دور سازد؛ و دلهایتان را محکم، و گامها را با آن استوار دارد! و (به یاد آر) موقعی را که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: «من با شما هستم؛ کسانی را که ایمان آورده‌اند، ثابت قدم دارید! بزودی در دلهای کافران ترس و وحشت می‌افکنم؛ ضربه‌ها را بر بالاتر از گردن (بر سرهای دشمنان) فرود آرید! و همه انگشتانشان را قطع کنید».

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَئِنْ أَلَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَئِنْ أَلَّهَ رَمَىٰ وَلِيبْلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾^۱.

«این شما نبودید که آنها را کشتید؛ بلکه خداوند آنها را کشت! و این تو نبودی (ای پیامبر که خاک و سنگ به صورت آنها) انداختی؛ بلکه خدا انداخت! و خدا می‌خواست مؤمنان را به این وسیله امتحان خوبی کند؛ خداوند شنوا و داناست».

﴿قَدْ كَانَ لَكُمْ آيَةٌ فِي فِئَتَيْنِ الَّذِينَ التَّقَتَا فِئَةٌ تُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأُخْرَىٰ كَافِرَةٌ يَرَوْنَهُمْ مِثْلَهُمْ رَأَىٰ الْعَيْنِ وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَن يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ﴾^۲.

^۱ - سوره الأنفال، ۱۷.

^۲ - سوره آل عمران، ۱۳.

«در دو گروهی که (در میدان جنگ بدر)، با هم رو به رو شدند، نشانه (و درس عبرتی) برای شما بود: یک گروه، در راه خدا نبرد می‌کرد؛ و جمع دیگری که کافر بود، (در راه شیطان و بت)، در حالی که آنها (گروه مؤمنان) را با چشم خود، دو برابر آنچه بودند، می‌دیدند. (و این خود عاملی برای وحشت و شکست آنها شد.) و خداوند، هر کس را بخواهد (و شایسته بداند)، با یاری خود، تایید می‌کند. در این، عبرتی است برای بینایان».

تمام این آیات دربارهٔ اصحاب پیامبر و مربوط به یوم بدر است و اکثریت این بزرگان بدری پس از وفات پیامبر نیز زنده بودند یعنی همهٔ این آیات را خدا دربارهٔ کسانی گفته که می‌دانسته کافر می‌شوند!!

۷- بدی به آنها نمی‌رسد

و این آیه در مورد کسانیست که پس از شکست در جنگ أحد سستی نکردند و بدنبال کافران رفتند و به تعقیب آنان پرداختند تا کفار پراکنده و فراری شدند.

﴿الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾ ١٧٢ الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ

إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ ﴿١٧٢﴾ فَأَنْقَلَبُوا بِنِعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ لَّمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَاللَّهُ ذُو فَضْلٍ عَظِيمٍ^۱.

«آنها که دعوت خدا و پیامبر ﷺ را، پس از آن همه جراحاتی که به ایشان رسید، اجابت کردند؛ (و هنوز زخمهای میدان أحد التیام نیافته بود، به سوی میدان جنگ حرکت نمودند؛) برای کسانی از آنها، که نیکی کردند و تقوا پیش گرفتند، پاداش بزرگی است. اینها کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم (لشکر دشمن) برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند؛ از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود؛ و گفتند: «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست. به همین جهت، آنها (از این میدان،) با نعمت و فضل پروردگارشان، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است».

خداوند می‌فرماید: ﴿لَمْ يَمَسَّ لَهُمْ سُوءٌ﴾.

بدی آنها را لمس نکرد. خیلی از این افراد در انتخاب خلیفه پس از وفات رسول الله ﷺ شرکت داشتند چطور

^۱ - سوره آل عمران، ۱۷۲-۱۷۴.

شیعه بعد از آنکه خداوند جل و علا ضمانت کرده که ﴿لَمْ يَمَسَّ سَمُ سُوءٍ﴾. گواهی می‌دهد که این مردم به بزرگترین بدی متصور یعنی نافرمانی و مخفی کردن دستور خدا چنگ آویختند.

۸ - حَقًّا كَمَا هُمْ مُؤْمِنُونَ

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا هُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾^۱.

«و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و در راه خدا جهاد کردند، و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، آنان مؤمنان حقیقی‌اند؛ برای آنها، آمرزش (و رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است».

و بعضی‌ها می‌گویند حَقًّا که کافرنند! حرف کی را باور کنیم، حرف قرآن را یا حرف کسی که می‌گوید: ایمان به قرآن دارد ولی برخلاف قرآن حرف می‌زند؟

۹ - رَسَاتُكَ

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾^۲.

^۱ - سوره الأنفال، ۷۴.

^۲ - سوره التوبه، ۲۰.

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند».

۱۰- بشارت یافته‌گان

این آیه دنباله آیه ذکرشده در بالاست. ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ هُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾^۱. «بشارت می‌دهد خدایشان آنها را به رحمتی از جانب خود و خشنودی و رضوان و باغها و آنها در آن نعمتها جاودان خواهند بود».

خداوند آنها را بشارت به بهشت می‌دهد اما بعضی‌ها به آنان مزده جهنم می‌دهند! جهنم در دست شماس است یا در دست خدا! بهشت در اختیار شماس است یا در اختیار الله؟

۱۱- متقی هستند

﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^۲.

^۱ - سوره التوبه، ۲۱.

^۲ - سوره الفتح، ۲۶.

«(به خاطر بیاورید) هنگامی را که کافران در دل‌های خود خشم و نخوت جاهلیت داشتند؛ و (در مقابل)، خداوند آرامش و سکینه خود را بر فرستاده خویش و مؤمنان نازل فرمود و آنها را به حقیقت تقوا ملزم ساخت، و آنان از هر کس شایسته‌تر و اهل آن بودند؛ و خداوند به همه چیز دانا است.»
ما در این باره شرحی نمی‌نویسیم اگر کسی هنوز درباره لشکر محمد ﷺ نظر خوبی ندارد پس یک بار دیگر آیه را بخواند.

۱۲- خدا از آنها راضی است

پیشتر نوشتیم که الله (جل و علا) از آنانیکه در بیعت رضوان با رسول خدا بیعت کردند خشنود شد آنها کسانی بودند که قبل از فتح مکه ایمان آوردند و از مکه به مدینه هجرت کردند یا در مدینه مهاجرین را پناه دادند خدا از آنها بنام مهاجران و انصار اولیه نام می‌برد و درباره آنها می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱

^۱ - سوره التوبه، ۱۰۰.

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار، و کسانی که به نیکی از آنها پیروی کردند، خداوند از آنها خشنود گشت، و آنها (نیز) از او خشنود شدند؛ و باغهایی از بهشت برای آنان فراهم ساخته، که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند ماند؛ و این است پیروزی بزرگ!».

این آیه مهر باطل برهرگونه اباطیل می‌زند خدا اعلان فرموده که از مهاجرین و انصار اولیه خشنود است و آنها را در بهشت، ابدالابد، داخل می‌کند ولو آنکه نادان در دنیا یقه بدرد و آنها را کافر و منافق بداند کسی که ایمان به قرآن داشته باشد با خواندن این آیه آیا دیگر حق اساءه ادب در حق صحابه را دارد.

۱۳- صحابه بهتر از ما هستند

﴿لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ أُولَى الضَّرَرِ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱.

«(هرگز) افراد باایمانی که بدون بیماری و ناراحتی، از جهاد بازنشستند، با مجاهدانی که در راه خدا با مال و جان

^۱ - سوره النساء، ۹۵.

خود جهاد کردند، یکسان نیستند! خداوند، مجاهدانی را که با مال و جان خود جهاد نمودند، بر قاعدان (ترک‌کنندگان جهاد) برتری مهمی بخشیده؛ و به هر یک از این دو گروه (به نسبت اعمال نیکشان)، خداوند وعده پاداش نیک داده، و مجاهدان را بر قاعدان، با پاداش عظیمی برتری بخشیده است».

همه می‌دانیم که علی و عمر و عثمان و ابوبکر و ابوعبیده و عایشه و زبیر و طلحه و سعد بن ابی وقاص و سعد بن عباد و دیگران رضی الله عنهم، قبل از فتح مسلمان شدند و هزارتا مسلمان، که پس از فتح اتفاق کردند یا جهاد کردند ولو هر کسی باشد با یکی از اصحاب اولیه برابر نیستند کسی که خدا او را بهتر از ما می‌داند به ما چه می‌رسد که درباره آنها زبان‌درازی کنیم؟

حالا اگر بعد از این همه آیات که ذکر شد یکی بیاید و بگوید: ایمان به قرآن دارم آیاتش را قبول دارم اما نمی‌پذیرم که صحابه انسان‌های شریفی بودند!، بنظر شما آیا تناقض‌گویی نمی‌کند؟!

صفات منافقین

برخی از تشیع تمام آیات فصل پیش را با یک آیه رد می‌کنند و به اصطلاح آب پاکی روی دست ما می‌ریزند آنها می‌گویند: ما قبول نداریم که آیه در حق عمر، ابوبکر و دیگران باشد زیرا خداوند جل و علا همچنین فرموده است: ﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ﴾.^۱

«و از (میان) اعراب بادیه‌نشین که اطراف شما هستند، جمعی منافقند؛ و از اهل مدینه (نیز)، گروهی سخت به نفاق پای بندند».

اما جواب این شبهه به مددالله جل جلاله: به قرآن مراجعه کنید می‌بینید اولاً: آیه قبل از این اختصاص به مدح مهاجران و انصار و تابعین داشته است، دوماً: خداوند فرموده: ﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَىٰ الْنِفَاقِ﴾.^۱

و نفرموده: (اهل المدينة كلهم منافقون إلا علي وأبوذر وسلمان ومقداد).

ولی شما همه را منافق کردید از همسران و خویشاوندان پیامبر ﷺ تا عامی‌ترین شهروند مدینه از نظر شما منافق بودند.

^۱ - سوره التوبه، ۱۰۱.

ما حق نداریم بدون دلیل انگشت اتهام را به سوی صحابه کرام دراز کنیم حرف که بی دلیل نمی شود شما برای آنکه صحابه را مشمول آیه ای بدانید باید دلیل ارائه دهید و براهین محکم بیاورید و گرنه، فردا یکی دیگر بلند می شود و به حجت همین آیه که (فی المدینه منافقون) می گوید: چون علی در مدینه بود پس منافق است (استغفرالله) آیا شما این استدلال را قبول می کنید؟! پس چاره این است قبل از آنکه زید و عمرو را به نفاق متهم کنیم بیاییم و بررسی کنیم که اصلاً منافقین چه صفاتی داشتند و بعد ببینیم که آیا این صفات بر صحابه منطبق بود یا نه؟

راه حل درست و منطقی همین است و گرنه اگر بازار تهمت و تهمت بازی گرم شود هیچکس در امان نمی ماند پس حالا بیاییم صفات منافقین را نه از دید ما بلکه از نظر قرآن بررسی کنیم:

منافقین به جهاد نمی رفتند

﴿وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَعْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَعْدَةِ ۚ﴾ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ^۱

^۱ - سوره التوبه، ۸۶-۸۷.

«و هنگامی که سوره‌ای نازل شود (و به آنان دستور دهد) که: «به خدا ایمان بیاورید! و همراه پیامبرش جهاد کنید!»، افرادی از آنها (گروه منافقان) که توانایی دارند، از تو اجازه می‌خواهند و می‌گویند: «بگذار ما با قاعدین (آنها که از جهاد معافند) باشیم!». (آری)، آنها راضی شدند که با متخلفان باشند؛ و بر دلهایشان مهر نهاده شده؛ از این رو (چیزی) نمی‌فهمند!». و ما همه می‌دانیم که صحابه کرام از جنگ بدر تا جنگ روم با حضرت بودند و عددشان از ۳۱۴ نفر در جنگ بدر به ۳۰۰۰۰ نفر در آخرین سال حیات پیامبر افزایش یافت و باز همه می‌دانیم که اصحاب کبار چون ابوبکر و عمر و عثمان و علی و زبیر و طلحه در اغلب جنگ‌ها در رکاب آن حضرت بودند و اگر هم در جنگی بطور استثنائی یکی از صحابه حضور نداشت دلیلش نه نا فرمانی و سرپیچی بلکه این بود که محمد ﷺ به آن صحابه مأموریت دیگری محول فرموده بودند پس این صفت منافقین اصلاً بریاران پیامبر تطبیق نمی‌کند.

خرابکاری می‌کنند

خداوند می‌فرماید: اگر بفرض منافقین برای جنگ خارج شوند و پیامبر را همراهی کنند در وسط راه دست به خرابکاری می‌زنند به آیه توجه کنید.

﴿لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا وُضِعُوا لِلنَّاسِ يَبْغُونَكُمْ أَلْفِتْنَةً وَفِيكُمْ سَمْعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ﴾^{٤٧} لَقَدْ ابْتِغَوْا أَلْفِتْنَةً مِنْ قَبْلُ وَقَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَرِهُونَ^{٤٨}.

«اگر آنها همراه شما (بسوی میدان جهاد) خارج می‌شدند، جز اضطراب و تردید، چیزی بر شما نمی‌افزودند؛ و بسرعت در بین شما به فتنه‌انگیزی (و ایجاد تفرقه و نفاق) می‌پرداختند؛ و در میان شما، افرادی (سست و ضعیف) هستند که به سخنان آنها کاملاً گوش فرامی‌دهند؛ و خداوند، ظالمان را می‌شناسد. آنها پیش از این (نیز) در پی فتنه‌انگیزی بودند، و کارها را بر تو دگرگون ساختند (و به هم ریختند)؛ تا آن که حق فرا رسید، و فرمان خدا آشکار گشت (و پیروز شدید)، در حالی که آنها کراهت داشتند».

^{٤٧} - سورة التوبة، ٤٧ - ٤٨.

مثل آن کاری که منافق بزرگ عبدالله بن ابی در جنگ احد کرد و یاران منافق خود را از نیمه راه برگرداند و حاضر به جنگ نشد.

و اگر کسی بگوید صحابه منافق بودند بر اساس این آیه آنها در جنگ‌ها باید دست به خرابکاری می‌زدند و با این وصف پیامبر ﷺ نمی‌بایست در یک نبرد هم پیروز می‌شدند. صحابه در هر یک از جنگ‌ها به نوبه خود قهرمانی و رشادت از خود نشان دادند اهل تشیع فقط کارهای علی ﷺ را ذکر می‌کند و دروغ هم نمی‌گوید ما هم قبول داریم و به آن افتخار می‌کنیم ولی در جنگ‌ها همه اصحاب نقش اساسی داشتند مثلاً جنگ خیبر را بیاد بیاوریم بحثی نیست که قهرمان بزرگ این جنگ علی ﷺ بود اما دیگران هم سهم داشتند مثلاً در ابتدای جنگ یعنی شب هفتم وقتی عمر ﷺ یک یهودی را اسیر کرد کار مسلمان‌ها آسان شد زیرا آن یهودی از ترس جان، همه رازهای خیبر را برای مسلمانان گفت. پس آیا این کار عمر خرابکاری بود. یا سازندگی؟ یا کمک به مسلمان‌ها؟ پس این آیه که منافقان را خرابکار در معارک، و جاسوس می‌نامد، با عملکرد اصحاب صد در صد مخالف و در جهت عکس کارهای صحابه است.

ایراد به رسول الله ﷺ

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسَخَطُونَ﴾^۱.

«و در میان آنها کسانی هستند که در (تقسیم) غنایم به تو خرده می‌گیرند؛ اگر از آن (غنایم، سهمی) به آنها داده شود، راضی می‌شوند؛ و اگر داده نشود، خشم می‌گیرند (؛ خواه حق آنها باشد یا نه)».

این صفات منافقان بوده و هست و نشیندم اهل تشیع هم بگویند که ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم به پیامبر در تقسیم غنایم ایراد می‌گرفتند بلکه به گواهی قرآن و تاریخ آنها خود در راه خدا اتفاق می‌کردند خصوصاً عثمان رضی الله عنه در اینکار گل سرسبد و سرآمد دیگران بودند.

پس این صفت منافقین نیز با اخلاق صحابه تطابق ندارد بلکه فرق بین زمین تا آسمان است.

ذلیل هستند

﴿يَقُولُونَ لِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِيُخْرِجَ بَ الْأَعْزُ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۱.

^۱ - سوره التوبه، ۵۸.

«آنها می گویند: «اگر به مدینه بازگردیم، عزیزان ذلیلان را بیرون می کنند!» در حالی که عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است؛ ولی منافقان نمی دانند».

کیست که نداند در مدینه عزیزترین مردم اصحاب بودند در آن شهر پادشاهی کردند و حکم و قضاوت بدستشان بود. و ذلیل ترین مردم منافقان و یاران عبدالله بن ابی بودند حتی پسرش با او مخالف بود، پس این صفت هم با اخلاق صحابه همخوانی ندارد. زیرا آنها در عصر خود عزیز بودند و بنظرم تا امروز نیز چون آنها عزیزان و قدرتمندی، پیدا نشد.

به جنگ رومیان رفتند

﴿فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خَلَفَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾ فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^۱.

«تخلف جویان (از جنگ تبوک)، از مخالفت با رسول الله خوشحال شدند؛ و کراحت داشتند که با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد کنند؛ و (به یکدیگر و به مؤمنان) گفتند: «در

^۱ - سورة المنافقون، ۸

۱ - سورة التوبة: ۸۲-۸۱

این گرما، (بسوی میدان) حرکت نکنید! (به آنان) بگو: «آتش دوزخ از این هم گرمتر است!» اگر می دانستند! از این رو آنها باید کمتر بخندند و بسیار بگیرند! (چرا که آتش جهنم در انتظارشان است) این، جزای کارهایی است که انجام می دادند. این آیه درباره جنگ روم است منافقین به جنگ تبوک رفتند در حالیکه در آن ۳۰۰۰۰ شمشیرزن مسلمان و از جمله اصحاب کبار مبعوض بعضی ها شرکت داشتند پس نباید آنها را منافق بدانیم زیرا خدا منافقین را وصف کرده و مؤمنان را نیز این طور وصف می کند.

﴿لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾^۱
 ﴿أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾^۱.

«ولی پیامبر و کسانی که با او ایمان آوردند، با اموال و جانهایشان جهاد کردند؛ و همه نیکیها برای آنهاست؛ و آنها همان رستگارانند! خداوند برای آنها باغهایی از بهشت فراهم ساخته که نهرها از زیر درختانش جاری است؛ جاودانه در آن خواهند بود؛ و این است رستگاری (و پیروزی) بزرگ».

^۱ - سوره التوبه، ۸۸ و ۸۹.

در خانه اگر کس است یک حرف بس است، دلیل واضح آمد که رفتار منافقین با آنچه که از کردار صحابه شنیده‌ایم منافات دارد. و حتی در یک مورد نیز نه فقط تطابق ندارد بلکه برعکس است. این بار در این گفتار ما فقط از قرآن دلیل آوردیم. و سخن الله را گواه گرفتیم اما کسی که هوای نفسانی خود را پیروی می‌کند می‌تواند همچنان در عقیده خود پافشاری کند که منظور از منافقین مدینه همانا صحابه بودند. ما با او نمی‌توانیم بحث کنیم ولی در نهایت این را عموماً به خوانندگان خود می‌گوییم، که اگر انسان بدون منطق بخواهد از قرآن چیزی را ثابت کند متأسفانه براحته می‌تواند آنچه را که می‌خواهد استنباط نماید اینکه فلان می‌گوید: چون در قرآن آمده (وفي المدينة منافقون) پس صحابه منافقند مانند آن دو نفری است که ادعای پیامبری کردند یکی نامش بود نصرالله و دیگری فتح‌الله مردم پرسیدند دلیل نبوت شما چیست؟ گفتند: قرآن! پرسیدند، چطور؟ جواب دادند، در قرآن نوشته ﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ﴾.

و ما که نصرالله و فتح‌الله باشیم آمده‌ایم پس پیغمبریم. تهمت و افترای نفاق بر صحابه نیز همسان استدلال فتح‌الله و نصرالله است.

جنگ بین صحابه

نکته‌ای که بسیاری از برادران اهل تشیع را به اشتباه می‌اندازد این است که حتی یک خطا را حاضر نیستند به صحابه ببخشند و گمان دارند که آنها باید همه کارهایشان خوب باشد و اتفاقاً همین عقیده را در مورد علی علیه السلام دارند. آنها می‌پندارند که علی معصوم بوده است.

ما هرگز عقیده نداریم که صحابه منجمله علی علیه السلام معصوم بوده‌اند بلکه معتقدیم از بعضی از صحابه کارهای خطایی سر زده است. ما داریم صحابه‌ای را که در جنگ بدر حاضر بوده اما برای حفظ خانه‌اش حمله پیامبر به مکه را به کفار گزارش داده وقتی رازش برملا شد پیامبر از او پرسید. آیا کافر شدی؟ گفت: نه یا رسول خدا ایمان به خدا و رسولش دارم. تنها این تدبیری بود برای حفظ خانواده‌ام در مکه، عمر رضی الله عنه اجازه خواست تا او را بکشد اما پیامبر گفت: صحابه بدری را خدا بخشیده است. یا داریم صحابه‌ای که از جنگ فرار کرده ولی خدا آنها را صریحاً بخشیده است و امثال اینها من با توجه به طرز تلقی شیعه، می‌دانم که حالا نفس راحتی می‌کشند و می‌گویند: پدر آمرزیده، آخر که خودت قضاوت ما را کردی! و حرف ما را زدی!.

نه من قضاوت شما را نکردم من حرف خودم را زدم
حرف ما این است که غیر از حضرت محمد ﷺ بقیه انسانها
در معرض خطا هستند ممکن است گناه کنند ممکن است
فتوای غلط بدهند. ولی صرف این امکان، نباید ما را وادار کند
که همه گناهان را به همه اصحاب نسبت دهیم.
گفتم این اشتباه عظیم تشیع است. آنها غلو می کنند و
می گویند: کسی که رهبر است دیگر حتی یک گناه صغیره یا
کبیره نباید بکند و بر این اساس ائمه خود را به خداوند متصل
کردند و آنها را عقل کل و آگاه به تمام علوم و دانای غیب نیز
می دانند حتی می گویند علم آنها لدنی است یعنی کسب
نکرده اند بلکه خدا به آنها داده است آنها کار را به جای
رساندند که حتی امام دهم خود را (که ۸ ساله بوده) از
پیغمبری چون ابراهیم یا موسی یا عیسی بهتر می دانند خوب
به چنین افرادی که بچه ۸ ساله را از ابراهیم خلیل الله بهتر
می دانند اول باید این نکته را فهماند که انسان معصوم از خطا
در جهان در صورتی می تواند وجود داشته باشد که به وحی
متصل باشد حتی محمد ﷺ اگر وحی به کمک ایشان نمی
آمد دچار خطا می شدند. مثلاً:

روزی عمر رضی الله عنه وارد اتاق شد و دید حضرت محمد صلی الله علیه و آله و ابوبکر نشسته‌اند دارند گریه می‌کنند، عمر متعجب شد و گفت: برایم بگویید که چه چیز شما را به گریه آورده تا من هم همراه شما گریه کنم، بعد معلوم شد که علت گریه نزول آیه‌هایی بوده که در آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله مورد عتاب قرار گرفته که چرا تصمیم به آزادی اسیرها داد این پیشنهاد ابوبکر بود این تصمیم مورد پسند الله جل جلاله نبوده است خداوند جل جلاله می‌فرماید: ﴿لَوْلَا كِتَابٌ مِّنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۱.

«اگر نبود حکم خدا که پیشی گرفته پس شما را به خاطر آنچه که گرفتید عذابی عظیم لمس می‌کرد.»
و طبیعی است که رسول خدا فوراً تصمیم خود را مطابق اراده الهی تغییر دادند.

خوب جایی که پیغمبر خدا مناسب‌ترین شخص به مقام رهبری بود، زیرا خدا او را از بین همه مردم برای فرستادن آخرین پیام خود انتخاب کرد. آری وقتی شایسته‌ترین فرد اگر وحی به کمکش نمی‌آمد امکان اتخاذ تصمیمات غلط از او می‌رفت پس دیگر از ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم چطور

^۱ - سورة الأنفال، ۶۸.

انتظار داشته باشیم که در تصمیمات خود و در افعال خود حتی یک بار هم به خطا نروند؟

گفتیم شیعه برای حل این مشکل علی و ائمه دیگر خود را متصل به وحی دانسته‌اند ولی چون قرآن فرموده است: محمد خاتم انبیاء است، آنها برای آنکه مواجه به این ایراد نشوند نحوه اتصال علی و ائمه با خدا را اسماً تغییر دادند و شکل آن البته دست نخورده است. یعنی آمدند گفتند: علی بواسطه الهام با خدا تماس داشت و برای آنکه کسی با آنها نگوید چرا نام وحی را الهام گذاشتید آمدند و گفتند که وحی و الهام فرق دارند در وحی پیامبر فرشته را می‌دید و در الهام علی فرشته را نمی‌دید و فقط صدایش را می‌شنید.

عاقل هم می‌داند که دیدن فرشته چندان اهمیتی ندارد، اصل و مقصود فهم است مهم ارتباط با الله به روش پیامبران است و چون علی پیامبر نبوده این نسبت ناروا که علی از آن بیزار است را نباید به او نسبت داد و نباید نام وحی را الهام گذاشت و قانون من در آوردی درست کرد.

وحی یعنی نزول کلام الهی بواسطه فرشته یا بی‌واسطه فرشته کما آنکه خداوند مستقیماً با موسی صحبت کرد و فرشته‌ای در کار نبود اما باز می‌گوییم که به موسی وحی نازل

شد و مثل شیعه لغت دیگری را برای این عمل ارتباط الهی بشر اختراع نمی‌کنیم و کلامی که بر محمد بواسطه فرشته قابل رؤیت نازل شده باز نامش وحی است و کلامی که به علی بواسطه فرشته غیرقابل رؤیت نازل شده باز نامش وحی است با بازی کلمات نمی‌توان کلاه شرعی درست کرد.

پس اگر محمد را آخرین پیامبر بدانیم دیگر نمی‌توانیم قبول کنیم امام ۸ ساله از پیامبری چون موسی عليه السلام که مستقیماً با خدا در ارتباط بوده برتر باشد.

دیگر نمی‌توانیم ادعا کنیم انسانی بعد از او عقل کل و خالی از خطا و اشتباه بوده است. و باید بپذیریم که امکان دارد از اولیاءالله نیز خطاهایی سرزند منتهی تفاوت آنها بامردم عادی این است که آنها هر وقت که متوجه خطای خود شدند توبه می‌کنند و استغفار می‌طلبند و اگر فتوای غلطی دادند از حرف خود، بر می‌گردند! و صحابه نیز استثناء از این قانون نبودند. آن سخنان مقدمه‌ای است برای جواب به این سوال که چرا اصحاب با یکدیگر جنگیدند؟.

خداوند در قرآن می‌فرماید: ﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَىٰ فَفَقِّتْلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّىٰ تَفِيَّءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْعَدْلِ﴾^۱.

«اگر دو گروهی از مومنان با هم جنگ کردند آن دو را آشتی دهید، پس اگر یکی بر دیگری تجاوز کرد با گروه تجاوزگر جنگ کنید تا به حکم خدا رجوع کند و وقتی به حکم خدا رجوع کرد پس بین آن دو گروه به عدل اصلاح کنید».

از ظاهر آیه بر می‌آید که امکان دارد دو گروه با هم جنگ کنند در حالیکه هر دو طرف مؤمن باشند و امکان دارد مؤمنی به مؤمن دیگر زور بگوید البته این به آن معنی نیست که حالا هر جا دیدیم دو گروه بنام مسلمان با هم می‌جنگند هر دو را ما مسلمان بدانیم یا یک طرف را بدانیم! نه ما باید تحقیق کنیم پس بیابید روابط بین صحابه را زیر ذره‌بین ببریم.

گفتیم صحابه معصوم نبودند و به حکم این گاهی کار آنها به مرافعه و دعوا می‌رسید و آنها شکایت به رسول خدا می‌بردند و تسلیم فرمان او بودند کار در زمان ابوبکر و عمر و عثمان بر همین منوال بود البته گاهی می‌شد که صحابه از

^۱ - سورة الحجرات، ۹.

رهبریت ناراضی می‌شدند یا رهبر از افراد زیر دست ناراضی می‌شد اما جریان بر اساس قانون قرآن روال عادی خود را طی می‌کرد مثلاً عمر، با ادامه فرماندهی خالد (بدلیل اینکه نمی‌خواست مردم فکر کنند، پیروزی از سوی اوست، چون در واقع پیروزی از سوی خداوند بود) موافق نبودند و از ابوبکر خواست که او را برکنار کند.

اما ابوبکر سلیقه دیگری داشت وقتی عمر خلیفه شد خالد را کنار زد اما خالد قهر نکرد چون یک سرباز عادی به جهاد ادامه داد. وقتی عثمان خلیفه شد علی نسبت به بعضی از امور ایرادهایی به ایشان داشتند و عثمان نمی‌پذیرفتند.

اما علی شورش نکرد، انقلاب نکرد توطئه‌گری نکرد، بلکه حتی پسرانش نگهبان امیری بودند که علی به هرحال از سیاست و کشورداری او ناراضی بود اولین فتنه را کسانی بوجود آوردند که صحابه نبودند اوباشانی از مصر خلیفه سوم را شهید کردند و خلیفه در حالیکه قدرت دفاع داشت دست به شمشیر نبرد و اجازه نداد احدی دست به شمشیر ببرد، این فتوای ایشان بود. اما پس از مرگ ایشان صحابه‌ای که از عمل مصریان اوباش به خشم آمده بودند دیگر مانعی برای دست

بردن به شمشیر ندیدند. و هرکس به گوشه‌ای رفت تا نیرویی جمع کند و اوباشان را گوشمالی دهد. ناگفته نگذاریم که پس از شهادت خلیفه سوم اصحاب و منجمله شورشیان که مسلط بر شهر شده بودند با علی بیعت کردند علی براساس فتوای خود تصمیم گرفت کارها را یکی یکی اصلاح کند چون معاویه حاکم شام زیر بار بیعت نمی‌رفت لذا علی سزا دادن قاتلان عثمان را به آن دلیل و به یک دلیل مهمتر به عقب انداخت دلیل مهمتر این بود که علی نیروی کافی برای مقابله با آنها را نداشت نیروهای صادق پراکنده شده بودند.

و شیرازه کارها از هم گسیخته بود و برای بنظم در آوردن امور احتیاج به زمان بود. اینجا اختلاف بین صحابه شروع شد عایشه و طلحه و زبیر اصرار بر مجازات فوری قاتلان عثمان داشتند و نیرویی گرد آوردند تا بزعم خود قاتلان را بکشند آنها سر جنگ به علی را نداشتند وقتی دو لشکر روبرو شدند کار به مذاکره کشید اما فتنه‌گران که در هر دو طرف بودند شبانه جنگ را شروع کردند و کنترل از دست صحابه خارج شد. و آتش جنگ با پیروزی علی موقتاً خاموش شد طلحه شهید شده بود زبیر هم، و عایشه اسیر علی بود. و از دو طرف

کشته‌های مسلمانان زمین را فرش کرده بود. از رفتار علی ما پی می‌بریم که دعوای صحابه یک دعوای فقهی بوده و بر سر امور دنیوی نبوده است، علی علیه السلام به قاتل زبیر که خبر مرگ او را به همراه شمشیرش آورده بود تا مژدگانی بگیرد، مژده به جهنم داد و گفت: از پیامبر شنیدم قاتل زبیر جهنمی است. و مرد غضبناک شد و بعد جزو خوارج گشت و بدرک واصل شد.

علی علیه السلام به پسر طلحه گفت: امیدوارم خدا مرا با پدر تو مشمول این آیات گرداند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٥١﴾ أَدْخُلُوها بِسَلْمٍ ءَامِنِينَ ﴿٥٢﴾ وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍ ﴿٥٣﴾ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾^۱.

«به یقین، پرهیزگاران در باغها (ی سرسبز بهشت) و در کنار چشمه‌ها هستند. ز (فرشتگان به آنها می‌گویند): داخل این باغها شوید با سلامت و امنیت! هر گونه غل (حسد و کینه و دشمنی) را از سینه آنها برمی‌کنیم (و روحشان را پاک می‌سازیم)؛ در حالی که همه برابرند، و بر تختها روبه‌روی یکدیگر قرار دارند».

^۱ - سورة الحجر، ۴۵-۴۷.

علی علیه السلام جسد کشتگان، اعم از سپاه موافق یا مخالف را یکجا قرار داد و بر آنها نماز جنازه خواند حداقل شیعه معتقد است که کسی که علی برایش مغفرت بطلبد بهشتی است. فتنه‌گران از سپاه علی خواستند اموال مسلمانان منهزم شده را به یغما برند علی منع کرد و از میان لشکر علی آنهایی که بعدها خوارج شدند گفتند: مالشان را حرام کردی و خونشان را حلال، اما علی همچنان معتقد بود که این فتنه‌ای است که بین اهل قبله رخ داده.

این رفتار علی بود با آنهایی که مردند، علی نمی‌توانست کاری پیش از این برایشان بکند اما با عایشه همسر رسول خدا بعنوان محارب خدا و رسولش رفتار نکرد او را زندانی ننمود و تحت نظر نگرفت نه او را بلکه باهیچ مسلمان دیگری چنین نکرد. به عایشه رضی الله عنها نزدیک شد و سلام کرد جواب شنید برای او استغفار طلبید عایشه نیز برایش استغفار خواست پس امر کرد. زنان لباس مردانه بپوشند و حرم رسول خدا را با احترام به مدینه برگردانند و علی هرگز از منبر برای کوبیدن عایشه استفاده نکرد علی هرگز نگفت که طلحه و زبیر به بهشت نمی‌روند علی بر اتفاق افتاده افسوس می‌خورد همچنان که

عایشه چنین می‌کرد ما اگر راست می‌گوییم باید چون علی باشیم اگر علی عایشه را فحش داد ما هم بدهیم. چرا بعضی‌ها از علی هم داغ‌ترند درست مثل خوارج که می‌خواستند مال کشته‌شدگان را نیز بگیرند. در جنگ بین صحابه شکی نیست که علی محق‌تر بودند چونکه ایشان جزو صحابه کبار و عشره مبشره محسوب می‌شدند و بهر حال به خلافت انتخاب شده بودند و نقطه ضعفی نداشتند.

ولی مخالفان هم برای مخالفت خود دلایلی شرعی داشتند آنها به بعضی از اطرافیان علی معترض بودند و ایراد آنها هم درست بود زیرا در میان سپاهیان علی افرادی بودند که صفات منافقین را داشتند، یعنی در جنگ‌ها خرابکاری می‌کردند و دست به فتنه می‌زدند. همان‌ها در شبی که فردایش قرار بود برای جلوگیری از جنگ بین علی و طلحه و زبیر مذاکره شود آتش فتنه را روشن کردند و شبانه به سپاه مخالف زدند و باعث به شهادت رسیدن طلحه و زبیر شدند همان‌ها بعدها در جنگ صفین وقتی علی در آستانه پیروزی قرار داشت به کمک معاویه شتافتند و علی را در محاصره گرفتند و او را مجبور کردند که تن به صلح دهد تا مبادا سرزمین اسلامی

یکپارچه شود و دوباره فتوحات خارجی ادامه یابد باز همان‌ها بعد از صفین چون دیدند علی مصمم است سرزمین اسلامی را اگر به مذاکره نشد با زور یکپارچه کند از در مخالفت با او در آمدند و علی را کافر دانستند و شروع کردند به کشتن مخلصین.

و در نهایت علی مجبور شد به خونخواهی یک صحابه مظلوم به یاران سابق خود حمله کند و ۴۰۰۰ نفر را در نهروان بکشد ولی یکی از آنهایی که جان در برده بود بالاخره موفق به شهید کردن علی شد. اما علی قبل از شهادت در نهایت با کشتن ۴۰۰۰ نفر از یاران سابق خود (خوارج) در جنگ نهروان کاری را کرد که طلحه و زبیر و عایشه و دیگران قبلاً خواستار آن بودند اگر علی فرصت می‌داشت بیش از این دست به پاکسازی می‌زد اما چه می‌شود کرد که بشر معصوم نیست ولو آنکه صحابی باشد یاران دیگر پیامبر سلیقه جداگانه‌ای داشتند و علی فرصت نیافت و شد آنچه که نباید می‌شد. اما اینها را نباید بهانه کرد و طرف دیگر را کافر گفت، زیرا اولاً آنها مخالف علی نبودند و ثانیاً علی آنها را کافر نمی‌دانست.

و تازه این هیچ ربطی به عمر و ابوبکر و عثمان که پیشتر در گذشته بودند ندارد و باز اصلاً ربطی به مسئله جانشینی پیامبر ندارد توجه کنید حتی فرد مخلصی چون ابوموسی اشعری که در رکاب آن حضرت می‌جنگید در جنگ صفین وقتی کار به حکمیت رسید با آنکه نماینده و مورد اعتماد علی بود صلاح اسلام را در این دید که علی و معاویه هر دو برکنار شوند و صحابه دیگری خلیفه گردد اگر ابوموسی معتقد بود که علی از طرف خدا به این مقام رسیده است کی به خود چنین جرأتی می‌داد.

امروز تشیع ابوموسی اشعری را پیرومردی خرفت می‌دانند اما این طور نیست جایی نشنیده‌ام که علی در انتخاب ابوموسی تحت فشار بوده باشد او خود ابوموسی را به نمایندگی انتخاب کرد پس حتماً به تقوی و عقل او اطمینان داشت.

وانگهی کار ابوموسی بهتر از کار امام حسن بود اگر او علی را خلع کرد، معاویه را نیز برکنار نمود ولی امام حسن خود را برکنار کرد و حکومت معاویه را پذیرفت، پس بر ابوموسی ایرادی نیست همچنان که بر امام حسن شماتتی نیست هدف آن دو بزرگوار یکپارچه کردن کشور اسلامی بود.

از بحث دور نشویم مقصودم این بود که دعوی بین صحابه ربطی به آنچه که شیعه شالوده‌اش را بر آن قرار داده ندارد و نباید از این رخداد تاریخی سوء استفاده کرد.

دوستدار اهل بیت کیست؟

تشیع کتابهای زیادی درباره اهل بیت نوشته‌اند آنها دوستی آل علی را از افتخارات بلکه بزرگترین افتخار خویش می‌شمارند.

بیایید ببینیم تاچه حد در این ادعا صادقند. نخست باید اهل بیت را شناخت! از نظر آنها اهل بیت در درجه اول یعنی علی و فاطمه و حسن و حسین و در مرحله بعدی فرزندان آنها بخصوص از نسل حسین. اما این تقسیم‌بندی نادرست است در حوزه و دایره (اهل بیت) اشخاص زیر نیز شاملند:

زنان پیامبر و اهل بیت یعنی اهل خانه پس هر دوستدار دوستدار پیامبر باید خود بنگرد که در خانه ایشان چه کسانی زندگی می‌کردند.

در خانه پیامبر همسران و دختران ایشان می‌زیستند دختران شوهر کردند و رفتند و ماندند زن‌هایشان. و قانون زندگی این است که در خانه هر مردی بالآخره فقط زن باقی می‌ماند،

خواهر و دختر و مادر در خانه‌های خود می‌باشند یا می‌روند البته اگر مردی فوت کند آنوقت زنش نیز شاید به خانه مردی دیگر می‌رود اما در مورد حضرت محمد ﷺ زناشان نه فقط در حیات بلکه پس از رحلت آن حضرت نیز در خانه ایشان ماندند و تا آخر عمر نه شوهری دیگر اختیار کردند نه به خانه‌ای دیگری رفتند حالا اگر کسی چون کبک سر خود را در برف فرو برد و از حقایق بگریزد در اصل حقیقت، تغییری پیدا نمی‌شود.

الله جل و علا در قرآن هر جا که حکم اهل بیت را آورده اکثراً قصدش زن و همسر بوده است، قصه لوط را بخوانید در قصه ابراهیم و نوح و هر ماجرای دیگری که ذکر از آل لوط و آل ابراهیم شد مقصود همسر هم بوده است مثلاً دقت کنید:

﴿قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَى قَوْمِ مُجْرِمِينَ ﴿٥٨﴾ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ ﴿٥٩﴾ أَجْمَعِينَ ﴿٦٠﴾ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَا إِنَّمَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ﴾^۱.

«گفتند: ما به سوی قومی گنهکار ماموریت یافته‌ایم (تا آنها را هلاک کنیم)!. مگر جز آل لوط، که همگی آنها را نجات خواهیم داد. بجز همسرش، که مقدر داشتیم از بازماندگان (در شهر، و هلاک شوندگان) باشد!».

^۱ - سوره الحجر، ۵۸-۵۹-۶۰.

اگر زن از اهل بیت نبود دلیلی برای آن توضیح اضافه و استثناء کردن زن نمی‌توان یافت.

در ماجرای حضرت ابراهیم وقتی که فرشتگان بدیدن ایشان آمدند مسئله اهل بیت و شمولیت همسر در آن بطور برجسته نمایان است. فرشتگان وقتی به دیدن ابراهیم آمدند که حضرت در خانه محل اقامت خویش فرزندی نداشت خانواده او در آنجا متشکل بود از ایشان و ساره، فرشتگان آنگاه که قصه خود را بیان کردند در پی آن افزودند: ای ابراهیم تو را بشارت می‌دهیم به فرزند، زنش یعنی زن حضرت ابراهیم علیه السلام این حرفها را که شنید تعجب کرد، فرشتگان گفتند: **﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُمْ حَمِيدٌ مَجِيدٌ﴾^۱**.

«(فرشتگان) گفتند: ای زن آیا از امر و حکم خدا تعجب می‌کنی بخشایش و برکات او بر شما اهل بیت است و بدرستی که او ستوده و بزرگوار است».

پس از آیه معلوم می‌شود که منظور از اهل بیت (زن و همسر) است، زیرا در خانه ابراهیم غیر از زن و شوهر کسی دیگر نبود و علاوه بر این مخاطب آیه نیز همسر پیامبر است.

^۱ - سوره هود، ۷۳.

﴿قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ﴾.

«ای زن آیا تو از کار خدا تعجب می کنی؟».

أتعجبين: یعنی ای زن تو تعجب می کنی، اگر مقصود ابراهیم بود باید می فرمود: (تعجب) زیرا پسوند (ی) و (ن) در عربی برای زن است.

با این تفصیل دیگر چرا تشیع زنان پیامبر را از اهل بیت نمی دانند؟ آیا قرآن را قبول ندارند؟ اگر دارند پس چرا این عقیده عجیب و غریب و متضاد را باور دارند. این آیه معروف را حتماً شنیده اید. ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۱.

«خداوند فقط می خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد».

شما می گوید: این آیه مربوط به علی و فاطمه و حسن و حسین است در حالیکه این آیه مقصودش زنان پیامبر است منظورش صد البته دختران پیامبر و دامادان ایشان نیز هست اما پیامبر فقط یک دختر نداشت دو دختر دیگر ایشان یکی پس از دیگری همسر عثمان بودند. این را گفتیم قبول داریم.

^۱ - سورة الأحزاب، ۳۳.

اما آیه اول مخاطبش و منظورش زنان پیامبر است. زیرا
 سیاق آیات چه در قبل و چه در بعد بشارت پاک کردن اهل
 بیت متوجه و خطاب به زنان پیامبر است نه دختران او، توجه
 کنید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ
 الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا
 ﴿٢٨﴾ وَإِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ
 لِلْمُحْسِنَاتِ مِنْكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ
 بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَّفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَٰلِكَ عَلَى
 اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣٠﴾ وَمَن يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتَهَا
 أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣١﴾ يَنْسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ
 مِّنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي
 قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٢﴾ وَفَرَنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ
 تَبْرُجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ
 اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ
 الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿٣٣﴾ وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ
 مِّنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا^١.

«ای پیامبر! به همسرانت بگو: «اگر شما زندگی دنیا و زرق
 و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم

^۱ - سوره الأحزاب، ۲۸-۳۴.

و شما را بطرز نیکویی رها سازم! و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است». ای همسران پیامبر! هر کدام از شما گناه آشکار و فاحشی مرتکب شود، عذاب او دوچندان خواهد بود؛ و این برای خدا آسان است. و هر کس از شما برای خدا و پیامبرش خضوع کند و عمل صالح انجام دهد، پاداش او را دوچندان خواهیم ساخت، و روزی پرازشی برای او آماده کرده‌ایم. ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از آنان معمولی نیستید اگر تقوا پیشه کنید؛ پس به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع کنند، و سخن شایسته بگوئید! و در خانه‌های خود بمانید، و همچون دوران جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید، و نماز را برپا دارید، و زکات را پردازید، و خدا و رسولش را اطاعت کنید؛ خداوند فقط می‌خواهد پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند و کاملاً شما را پاک سازد. آنچه را در خانه‌های شما از آیات خداوند و حکمت و دانش خوانده می‌شود یاد کنید؛ خداوند لطیف و خبیر است».

در اول این آیات چنانکه دیدید خدا به پیامبر می‌گوید: به زنان بگو اگر دنیا و زینتش را می‌خواهید بیایید تا شما را

طلاق بدهم به طریقی نیکو ولی همه می دانیم که هیچکدام از
 زنها خواستار طلاق نشدند یعنی دنیا و زینتش را نخواستند و
 باز چنانکه دیدید آیه قبل از تطهیر اهل بیت و بعد از آن
 مربوط به زنان پیامبر است و من نمی دانم بعضی ها با چه
 رویی این آیه را به فاطمه و حسن و حسین مربوط می کنند؟
 با این دلیل صریح و روشن باید بپذیریم که زنان پیامبر را
 خداوند جل و علا پاک قرار داده است، چونکه اراده کرده
 حتماً آنها را پاک کند و خدا هر چه اراده کند شدنی است.
 مایه تأسف است که دوستداران اهل بیت به اهل بیت
 رسول خدا بد می گویند اهل بیت رسول الله علاوه بر آنکه
 شریک زندگی ایشان بودند توسط رب العالمین به لقب
 ام المؤمنین نیز مفتخر شدند آنها با یک دید دیگر، از جمله
 صحابیات هم بودند پس چگونه می توان ام المؤمنین را منافق
 خواند؟! یا چگونه ممکن است ام المؤمنین (مادر مؤمنان)
 منافق باشد!!!؟

فکر کنید فردی خود را دوستدار شما بداند اما در ملا عام
 به همسرتان بد و بیراه بگوید آیا باور می کنید که او صادق
 باشد این عین کاریست که بعضی ها در حق نبی اکرم می کنند

آنهم بعد از آنکه خداوند گرامی به پاکی آنها گواهی داده این کار را می‌کنند!

داستان تهمت به عایشه رضی الله عنها

پیامبر صلی الله علیه و آله در هر سفر یکی از همسران خویش را به همراه می‌بردند در بازگشت از سفری عایشه رضی الله عنها همراه ایشان بودند و در یکی از استراحتگاه‌های مسیر راه حضرت عایشه از کجاوه (اتاقکی که بر روی شتر قرار می‌دادند) خارج شدند و برای قضای حاجت از کاروان دور رفتند ناقوس حرکت در این بین به صدا درآمد و شتربان کجاوه را بر بالای شتر قرار داد غافل از اینکه عایشه در میان آن نیست و ساربان کاروان را به حرکت در آورد. عایشه رضی الله عنها که برگشت دید که ای داد و بیداد کاروان رفته است چون یقین داشت بدنالش خواهند آمد در جای خود نشست.

قانون این بود که همیشه پشت سرکاروان و با فاصله فردی حرکت می‌کرد تا اشیاء بجا مانده را جمع‌آوری کند در آن سفر این وظیفه به صفوان رضی الله عنه محول شده بود او وقتی به عایشه رسید گفت (سبحان الله زن رسول خدا) و دیگر بدون آنکه کلمه‌ای بگوید شتر را خواباند تا عایشه بنشیند و دهانه شتر را گرفت و حرکت کرد تا به مدینه رسید.

اما همین اتفاق ساده سوژه خوبی برای منافقان بود که بگویند بله زن جوان است و مرد جوان، و از این حرفها که قلم را نمی‌رسد که جسارت کند و بنویسد اما حرفها که پخش شد و تا آنکه آیات براءت عایشه در سوره نور نازل شد و در قسمتی از آیات آمد: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ ءَامَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۱.

«کسانی که دوست دارند زشتیها در میان مردم با ایمان شیوع یابد، عذاب دردناکی برای آنان در دنیا و آخرت است؛ و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید».

در همین رابطه خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَنًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۲.

«و آنان که مردان و زنان باایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند؛ بار بهتان و گناه آشکاری را به دوش کشیده‌اند».

بهرحال ما این آیات را نیاوردیم که عایشه را مبرا کنیم خوشبختانه در این مورد کسی با ما اختلاف ندارد ما آیه را

^۱ - سوره النور، ۱۹.

^۲ - سوره الأحزاب، ۵۸.

شاهد آوردیم تا مطلب دیگری از آن گواه بیاوریم. نخست این را بگویم که شیعه نیز در اینکه آیات فوق در حق عایشه است با ما متفق است پس توجه کنید خدا چه می گوید: ﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ﴾^۱.

«و آنان که مردان و زنان باایمان آزار می دهند».

منظور از مؤمنات در اینجا عایشه و از مؤمنین صفوان است پس خدا که آنها را از زمره مؤمنین و مؤمنات می نامد آیا برایمان حقی باقی می ماند که ایشان را کافر یا منافق بدانیم! یا وقتی در آیات زیر می خوانیم: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^۲.

«کسانی که زنان پاکدامن و بی خبر (از هرگونه آلودگی) و مؤمن را متهم می سازند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی بدورند و عذاب بزرگی برای آنهاست».

منظور از محصنات غافلات مؤمنات عایشه است.

پس ما چگونه بعد از آنکه خدا جل و علا به عایشه لقبی عظیم می دهد. که اگر یکی از آن در حق هر زنی دیگر نازل

^۱ - سوره الأحزاب، ۵۸.

^۲ - سوره النور، ۲۳.

می‌شد برای افتخارش کافی بود. چگونه بعد از همه اینها به عایشه بد می‌گوییم؟ و او را منافق و مغرض می‌شناسیم؟ بازگوئی این ماجرا در قرآن با آیه‌ای پایان می‌یابد که اگر مسلمانان بادقت به آن توجه کنند دیگر از میان آنها کسی پیدا نخواهد شد که در حق عایشه زبان‌درازی کنند. مگر آنکه بنام مسلمان و در دل منافق باشد. مگر آنکه به قرآن ایمان نداشته باشد، خدایوند می‌فرماید: ﴿الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ^۱».

«زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند؛ و زنان پاک از آن مردان پاک، و مردان پاک از آن زنان پاکند! اینان از نسبت‌های ناروایی که (ناپاکان) به آنان می‌دهند مبرا هستند؛ و برای آنان آمرزش (الهی) و روزی پرارزشی است.»

این آیه یعنی چه؟ یعنی اگر عایشه خبیث بود باید نصیب خبیث می‌شد و اگر طیب و پاک و پاکیزه بود باید حق طیب و پاک می‌شد و این آیه درباره عایشه است زیرا از برائت او از تهمت صحبت می‌کند.

^۱ - سوره النور، ۲۶.

خوب آدم‌های حسابی! عایشه نصیب کی بود؟ از لحظه بلوغ نصیب رسول خدا شد و پیامبر در حالی از جهان فانی رحلت نمود که سرشان در آغوش عایشه بود و پس از وفات رسول الله عایشه تا آخر عمر شوهر هم نکرد و در همان اطاق که ده سال با پیامبر سپری کرده بود باقی عمر را نیز بسر برد و پیامبر در حق او فرموده که: (او زن من در بهشت است). و این اظهر من الشمس است، که بعد از خدیجه، عایشه بیش از زنان دیگر عزیز و مورد توجه پیامبر ﷺ بوده است. روزی که افترا زدن به عایشه ورد زبان‌ها شد عمر رضی الله عنه به حضرت محمد ﷺ عرض کرد: یا رسول الله تو یادت می‌آید که یکبار در نماز، لباس آلودگی داشت و جبریل بتو خبر داد خوب خدائی که راضی نشده آلودگی را در لباس تو ببیند چطور امکان دارد که زنت را، شریک زندگیت را، آلوده ببیند و خبرت ندهد!!

عمر در پایان این جمله فریاد زد: (هذا بهتان عظیم) یعنی: این افترائی بس بزرگ است. و خداوند جل جلاله آیه نازل کرد و حرف عمر را تأیید فرمود و عیناً تکرار کرد. آیه آمد که: ﴿هَذَا بَعْثٌ عَظِيمٌ﴾^۱.

^۱ - سوره النور، ۱۶.

کجاست عمر تا امروز ببیند که برخی از مسلمین به عایشه تهمت‌ی بزرگتر از زنا را نسبت می‌دهند؟ به مادر مؤمنان اتهام کفر و نفاق و ارتداد می‌آورند؟ کجاست عمر تا فریاد بزند: ﴿سُبْحَنَكَ هَذَا هَتَنٌ عَظِيمٌ﴾.

حالا که او نیست بیاید ای مسلمانان یکصدا برای حفظ ناموس پیامبر بگوییم: ﴿سُبْحَنَكَ هَذَا هَتَنٌ عَظِيمٌ﴾. بعضی از اهل تشیع که علم خویش را در راه رشد مردم بکار نمی‌گیرند مثال عجیبی می‌آورند و می‌گویند:

این تازگی ندارد که زن پیامبری فاسد باشد پیش از این زن حضرت لوط و زن حضرت نوح نابکار بودند، آنها در این دلیل‌تراشی به همان شیوه عجیب یعنی قیاس خود متوسل می‌شوند در جواب باید گفت:

این که حرف نشد! زن حضرت لوط و نوح فاسد بودند که بودند به زن پیامبر چه ربطی دارد، با این استدلال چرا زن علی نباشد (استغفر الله) ما الان گفتیم که خدا آلودگی را بر دامان پیامبر خویش تحمل نمی‌کند و به همین دلیل است که زن نوح را غرق کرد و بر سر زن لوط باران آتش بارید.

اما با زن محمد ﷺ چه کرد؟ محمد ﷺ تا لحظه مرگ در اتاق عایشه در کنار عایشه بود خدا در باره زن پیامبر ما جز

خوبی نفرموده است. آخر اینها چه وجه تشابهی بین عایشه و زنان نوح و لوط یافتند.

حتی ببینید بعدها وقتی که بین علی و عایشه اختلاف بروز کرد و علی پیروز شد بر سر زن پیامبر باران آتش نباراند و یا او را غرق نکرد، بلکه با احترام تام او را به خانه پیامبر برگرداند پس این یک قانون کلی است که خبیث با طیب یکجا نمی‌توانند باشند چنانکه بین لوط و بین نوح و زینب و بین آسیه و فرعون، جدائی افتاد و اگر تا آخر عمر یکجا بودند این معنی را دارد که یا هر دو پاکند و یا هر دو نا پاک. تا نظر شیعه چه باشد.

دختران پیامبر ﷺ

قرآن می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلٌّ لِّأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ﴾^۱.

«ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو». از این آیه معلوم می‌شود که محمد ﷺ یک بنت نداشته بلکه بنات داشته.

عجب پس آن سه تای دیگر کدام هستند؟! یکی از این دختران زن عثمان رضی الله عنه و دومی زن ابوالعاص ابن الربیع شدند و

^۱ - سورة الأحزاب، ۵۹.

یکی هم همانطور که می‌دانیم زن علی علیه السلام بود و یکی هم به خانه بخت نرفته بود و قتیکه زن عثمان رضی الله عنه وفات کرد، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم این دختر دیگر خود را نیز به او داد به همین دلیل عثمان رضی الله عنه به ذی‌النورین معروف است خوب اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست آیا امکان داشت یک دخترش را به او بدهد؟ و تازه بعد از مردن اولی دومی را بدهد؟ اگر بگویند که نمی‌دانسته و عثمان رضی الله عنه را نمی‌شناخته پس می‌گویم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که با وحی در تماس بوده چگونه نتوانسته نفاق عثمان رضی الله عنه را تشخیص دهد در حالیکه خداوند منافقان را به او شناسانده بود؟! دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با این همه علوم چگونه نتوانست تشخیص دهد که دامادش منافق بوده و اگر بگویند می‌دانسته منافق است و با این حال دختر دوم را به او داده باید توضیح بدهند چرا؟

اهل تشیع نه جواب سؤال اول را می‌دهند نه جواب سؤال دوم را، بلکه راه سوم را برگزیدند یعنی راه سکوت را انتخاب کردند. کمتر کسی از مدعیان محبت آل بیت در بین تشیع است که حتی نام خواهران فاطمه را بدانند. شما برادر شیعه که حالا این سطور را می‌خوانید آیا نام خواهران فاطمه را می‌دانید؟! اکثرتان نام خواهر فاطمه را نمی‌دانند چه برسد به آنکه از سرگذشت آنها با اطلاع باشید.

آیا مخفی کردن حقیقت راه چاره است؟ اگر فاطمه جزء اهل بیت است خواهرانش هم که زن عثمان بوده‌اند نیز هستند اگر امتیاز علی این است که شوهر دختر پیامبر بود پس عثمان دو امتیاز داشته و دو دختر رسول خدا را به زنی گرفته بود. البته ناگفته نگذاریم که فاطمه علیها السلام بر اساس بعضی از احادیث افضل‌تر از دختران دیگر بوده‌اند. و همین‌طور درباره دختران علی علیه السلام شما نام زینب خواهر حسین را زیاد شنیده‌اید، اما ام‌کلثوم یعنی خواهر دیگر حسین را کمتر شنیده‌اید چرا؟! که زن عمر رضی الله عنه بوده آیا ام‌کلثوم از اهل بیت نیست؟! آیه می‌فرماید: (خبیثات برای خبیثون و طیبات برای طیبون). اگر دختران پیامبر و علی پاک و نیکو بودند بر اساس آیه شریفه شوهر ایشان یعنی عمر و عثمان نیز پاک بودند اگر می‌گویید: دختران پیامبر و علی که زن عمر و عثمان شدند طیبه نبودند پس ادعای دوستی اهل بیت محمد و علی را نکنید چون نه زنانش را پاک می‌دانید نه دخترانش را!!

زندگی ابوبکر صدیق رضی الله عنه

چون ابوبکر رضی الله عنه اولین متهم در کودتا علیه علی رضی الله عنه است ناچاریم شخصیت آن حضرت را کمی بیشتر مورد بررسی قرار دهیم و به سابقه زندگی او بنگریم شاید با یافتن حسن یا سوء سابقه جوابی قانع کننده در له و یا علیه این ادعا بیابیم.

یکی از مهم ترین دلایلی که باعث شده تا رسول خدا حضرت محمد را خیلی دوست بداریم این است که ایشان در ابتدایکه و تنها در محیط خشن مکه برای نشر اسلام و هدایت مردم متحمل زحمات فراوان و طاقت فرسایی شدند اول خدیجه به ایشان ایمان آورد و سپس ابوبکر.

البته اهل تشیع می گوید دوم علی بود و سوم و یا چهارم یا شاید هم پنجم ابوبکر بود قبول است زیاد فرق ندارد اما این نکته ناگفته نماند که حضرت علی در خانه پیامبر بزرگ شده بود و ۸ سال داشته، اما ابوبکر دوست و هم عمر ایشان بودند.

ایمان ابوبکر رضی الله عنه خیلی زیاد بود و آنچه را که پیامبر می فرمود با جان دل می پذیرفت یک روز رسول خدا اعلان کرد که یکشنبه رفته به بیت المقدس و از آنجا رفته آسمان و آسمان هفتم را هم دیده و سپس در عین شب برگشته است به زمین.

ابوجهل به تمسخر این حرف را برای ابوبکر تعریف کرد
او گفت: آیا محمد صلی الله علیه و آله این را گفته ابوجهل خنده‌کنان گفت:
بله این ادعای اوست، ابوبکر جواب داد: پس راست می‌گوید.
اینگونه اعمال باعث شد که او به لقب صدیق مفتخر گردد، از
جمله کارهای آن حضرت که نشان‌دهنده خلوص و محبت و
ارادت وی نسبت به آخرین فرستاده خداست تزویج دختر ۹
ساله خویش به حضرت محمد که آن زمان ۵۰ ساله بودند
است او دختر خود را وقتی به حضرت محمد بزنی داد که آن
حضرت در نهایت ضعف بودند و خطر از هر طرف ایشان را
تهدید می‌کرد و در آستانه فرار از شهر و دیار خود بودند.
ابوبکر در تمام سختی‌ها شریک و یار پیامبر بودند و آنگاه
که فرمان هجرت آمد، همه مسلمانان از مکه رفتند تنها
حضرت محمد و ابوبکر و علی باقی ماندند و قرار بر این شد
که علی که خانواده متشخص‌تری داشت در مکه بماند و خطر
خوابیدن در جای رسول الله را به جان بخرد و ابوبکر همراه آن
حضرت هجرت کند و خطر تعقیب دشمنان را پذیرا شود در
اینجا دنباله سرگذشت ابوبکر را رها می‌کنم تا این نکته را
بگویم که اگر ما از فضایل علی در این کتاب چیزی ننوشتیم یا
اندکی نوشتیم نه به آن معنی است که اعتراف به قهرمانی علی

نداریم بلکه فقط به آن دلیل است که خوشبختانه در مورد این صحابی جلیل القدر با تشیع موافقیم و آنچه که آنها بدون غلو می‌گویند، از عقاید مسلمۀ ما نیز هست.

باری ابوبکر با پیامبر همراه شد و کفار به تعقیب آنان پرداختند پیامبر و یار همراهش در غار ثور مأوی گرفتند اما کفار به مدد راه‌یابان تا به در غار نیز رسیدند در این اثنا ابوبکر از خطری که او و پیامبر را تهدید می‌کرد و قدم به قدم به آن دو نزدیک می‌شد حزین و غمگین شد پیامبر به او فرمود: اندوه مخور که خدا با ماست آیات قرآن از واقعات فوق اینطور یاد می‌کند: ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَىٰ وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾^۱.

«اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد؛ (و در مشکلترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت)؛ در آن هنگام که آن دو در غار

^۱ - سوره التوبه، ۴۰.

بودند، و او به همراه خود می گفت: «غم مخور، خدا با ماست!» در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ و با لشکریایی که مشاهده نمی کردید، او را تقویت نمود؛ و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد، (و آنها را با شکست مواجه ساخت؛) و سخن خدا (و آیین او)، بالا (و پیروز) است؛ و خداوند عزیز و حکیم است!».

از جمله (خدا با ماست) معلوم می شود که منظور پیامبر در آیه این است که (ای ابوبکر خدا با من و توست) و می دانیم خدا با همه است با کافر و با مسلمان مراقب همه است اما پیامبر در اینجا قصد دیگری دارد او منظورش این است که (ای ابوبکر ناراحت نباش چون خدا با من و توست) یعنی الله با رحمتش با من و توست اگر به جای ابوبکر، علی همراه پیامبر بود حتماً حالا بچه های کوچک شیعه این آیه را حفظ می کردند و کلمه (الله معنا) ورد و شعار شیعه می شد اما از نظر آنها بدبختی در اینجا است که آیه در حق ابوبکر است پس باید به طریقه ای دیگر تفسیر شود پس آمدند و گفتند: ابوبکر ناقص الایمان بود زیرا ترسید، و با طرفندی خاص کلمه حزن را در فارسی به ترس ترجمه کردند در حالیکه معنی درست آن در زبان پارسی حزن و غم و اندوه است و حق هم بود که

ابوبکر از شکست اسلام و پیروزی کفر و شهادت پیامبر و خودش حزین و اندوهگین شود اگر این عیبی باشد متوجه پیامبر ﷺ هم هست زیرا ایشان هم گاهی حزین می شدند خداوند خطاب به او می فرماید: ﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ﴾^۱.

«ما می دانیم که گفتار آنها، تو را غمگین می کند».

اما برای کسی که حزن را به ترس ترجمه می کند لازم است گفته شود که اولاً از خدا بترسد و ترجمه دقیق بنماید و ترجمه را تحریف نکند و ثانیاً حتی ترس هم در چنین لحظات گناه نیست فرشتگان خداوند جل جلاله به حضرت لوط می گویند: ﴿وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِمْءًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجُونَ﴾^۲.

«هنگامی که فرستادگان ما نزد لوط آمدند، از دیدن آنها بدحال و دلتنگ شد؛ گفتند: «نترس و غمگین مباش، ما تو را نجات خواهیم داد».

با قرآن جوابشان را دادیم شاید کردن به حق فرود آرند. ابوبکر در مدینه نیز خدمات درخشانی انجام داد و در کلیه

^۱ - سوره الانعام، ۳۳.

^۲ - سوره العنکبوت، ۳۳.

جنگها همراه پیامبر بود اول ایمان آورد و بعد هجرت کرد سپس جهاد نمود و به حق مشمول این آیات است: ﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ ﴿يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ﴾ ﴿خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ﴾^۱.

«آنها که ایمان آوردند، و هجرت کردند، و با اموال و جانهایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است؛ و آنها پیروز و رستگارند! پروردگارشان آنها را به رحمتی از ناحیه خود، و رضایت (خویش)، و باغهایی از بهشت بشارت می‌دهد که در آن، نعمتهای جاودانه دارند؛ همواره و تا ابد در این باغها (و در میان این نعمتها) خواهند بود؛ زیرا پاداش عظیم نزد خداوند است!».

ابوبکر علاوه بر اینها انفاق نیز می‌نمود وقتی یکی از فامیل‌های فقیرش که همیشه مورد لطف او بود و از او کمک مالی دریافت می‌کرد علیه عایشه در ماجرای غوغای منافقان شایعه‌پراکنی کرد ابوبکر قسم خورد که دیگر به او کمک نکند اما این آیات نازل شد: ﴿وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ

^۱ - سوره التوبه، ۲۰-۲۲.

أَنْ يُؤْتُوا أَوْلَى الْقُرْبَى وَالْمَسْكِينِ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِيَعْفُوا وَلِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^۱.

«آنها که از میان شما دارای برتری (مالی) و وسعت زندگی هستند نباید سوگند یاد کنند که از انفاق نسبت به نزدیکان و مستمندان و مهاجران در راه خدا دریغ نمایند؛ آنها باید عفو کنند و چشم بپوشند؛ آیا دوست نمی‌دارید خداوند شما را ببخشد؟! و خداوند آمرزنده و مهربان است!».

ابوبکر وقتی این آیه را شنید: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾. یعنی: «آیا دوست ندارید که خدا شما را ببامرزد». گفت: چرا، دوست داریم که خدا مرا ببامرزد. پس به کمک خود ادامه داد تا مشمول رحمت خدا شود.

او در جنگها از جان مایه می‌گذاشت فرزند کافرش در جنگ در صف کفار بود بعدها که مسلمان شد به پدرش گفت: پدرجان در یکی از ساعات جنگ در پشت تو قرار گرفتم اما رحمت پدر فرزندی مانع از حمله من به تو شد. ابوبکر فرمود: به خدا اگر من در چنان موقعیتی بودم به تو رحم نمی‌کردم، او از مال خود نیز در راه پیشرفت اسلام گذشت.

^۱ - سوره النور، ۲۲.

در روزهایی که پیامبر بیمار بودند بیماری که منجر به رحلت حضرت شد این ابوبکر بود که به امر رسول خدا پیش‌نماز مردم شد. پس از وفات آن حضرت نیز سکان کشتی طوفان‌زده اسلام در دست‌های پرتوان و پرتدبیر ابوبکر قرار گرفت و با آنکه مدت خلافت ایشان کوتاه بود اما با این وجود کارنامه درخشانی از ایشان باقی ماند. مدعیان نبوت و مرتدان را از بین برد و به مرزهای ایران و روم لشکر کشید و طعم شکست را به ابرقدرت‌های زمان خود چشانید و چون در جنگ با پیامبران دروغین خیلی از حافظان و قاریان قرآن شهید شدند ابوبکر احساس خطر کرد و دستور جمع‌آوری قرآن را صادرکرد و این نیز از جمله کارهای عظیم آن حضرت است. خدایش درجه بلند عطا فرماید آمین.

بدون اعتقاد به صحابه ایمان کامل نمی‌شود

این عنوان شاید شما را به تعجب وا دارد ولی این یک حقیقت است که اگر صحابه را از اسلام حذف کنیم اصل دین مورد پرسش قرار می‌گیرد؟ هر کسی باید بداند که دین اسلام از دو پایه اساسی تشکیل یافته اول: قرآن، دوم: حدیث. قرآن توسط صحابه جمع‌آوری شد اگر ما در صداقت صحابه شک کنیم چگونه می‌توانیم به متن قرآن ایمان و یقین

داشته باشیم؟ و سنت نیز توسط صحابه به ما رسیده است اگر صحابه را مردمی هوسباز و نادرست بدانیم چگونه سخنانی که از پیامبر نقل کرده‌اند را از آنان بپذیریم و باورکنیم؟ شیعه جواب این اشکال را پیدا کرده او یک کانال ۱۲ نسلی از پیامبر درست کرده و آنرا به امت‌های بعدی متصل نموده است. این کانال ارتباطی با علی شروع می‌شود و به مهدی ختم می‌گردد اما از لحاظ عقلی و علمی کانال خبررسانی آنها ناقص است.

اولاً: چون نفر چهارم در این کانال وقتی که پدرش شهید شد هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و اما دهم وقتی پدرش رحلت کرد پسر بچه‌ای هشت ساله بود و اما دوازدهم وقتی عهده‌دار امر امت شد فقط پنج سال داشت!، حالا سؤال اینجاست که این همه احادیث چگونه در حفظ و یاد کودکانی ۸ و ۵ ساله مانده است!

دوماً: فرضاً که این کانال ۱۲ نسلی را قبول کنیم این اشکال باقی می‌ماند که علی که سرچشمه این کانال است چونکه همیشه با پیامبر نبوده نمی‌توانسته همه حرف‌های پیامبر و همه اعمال ایشان که (مجموعاً سنت را تشکیل می‌دهند) را شاهد بوده باشد و به نسل بعدی منتقل کند. بطور مثال شکی نیست که پس از نماز عشاء دیگر علی به خانه خود می‌رفت پیامبر

به خانه خود و نماز شب و امور خانواده و غیره را علی شاهد نبوده، پس این کانال را اگر قبول کنیم، نمی‌توانیم بگوییم که کامل است. سنت وقتی کامل می‌شود که همه همراهان و هم‌صحبتان و اصحاب پیامبر آنچه که از پیامبر دیده‌اند را نقل کنند و وقتی ما همه اصحاب را قبول نکنیم یعنی همه سنت را قبول نداریم.

تشیع جواب این اشکال را به این صورت می‌دهد که مدعی هستند امامان موجوداتی مافوق بشر بودند و علم لدنی داشتند و آنها برای یادگیری علوم به اسباب و وسایل نیاز نداشتند و سن در درجه صحت احادیثی که از آنها داریم هیچگونه تأثیری ندارد این نحوه اعتقاد آنها نسبت به احادیث و قرآن است و بدیهی است که بر پایه‌های علمی و عقلی استوار نیست پس هر چه را که مفتریان خواسته‌اند به پیامبر و امامان نسبت داده‌اند.

و چاره‌ای غیر از فکر کردن و عمل کردن به این نحو نیز ندارند زیرا آنها صحابه را بدنام نمودند و خود راه خویش را به پیامبر مسدود کردند لهذا ناچارند کانال‌های خیالی درست کنند! تا ارتباطشان با پیامبر را بنحوی ثابت سازند.

اما ما قدرشناسان صحابه می گوئیم که حضرت محمد صلی الله علیه وآله وسلم احوال و حرکات و احادیثشان توسط مردان و زنان صحابه بطور دقیق بما رسیده است بطور مثال: حضرت وقتی با عایشه عروسی کرد عایشه تازه به سن بلوغ رسیده بود، لذا بهترین سال های جوانی خود را در خانه حضرت محمد سپری کرد و شب و روز با آن حضرت بود و خاطرات فراوانی از آن حضرت در یاد او مانده است خداوند جل جلاله به آن حضرت فرزندی نیز نداد تا تمام توجه اش به پیامبر باشد و باز به این دلیل پس از رحلت رسول خدا نیز اجازه شوهر کردن به او را نداد و شاید برای آنکه احادیث پیامبر پخش شود به حضرت عایشه عمری طولانی داد، بطوریکه بیش از نیم قرن پس از وفات رسول خدا نیز در قید حیات بودند و مردم می آمدند و خاطرات وی از آن حضرت را به صورت احادیث می شنیدند و فراموش نکنیم که زنان پیامبر از زینت دنیا هم منع شده بودند و هم خود بعدها از آن روی گردان بودند تا همه توجهشان متوجه امر عظیم اشاعه سنت باشد.

همینطور باقی صحابه هر کدام بنوبه خود چون آئینه ای قسمتی از زوایای زندگی پیامبر را منعکس کرده و به نسل های

بعدی منتقل نمودند و این است که امروز ما حتی خبر داریم آن حضرت هنگام ورود به مسجد کدام پای را اول می گذاشته و کدام را دوم؟ و دلیل ما هم واضح است امروز اکثر مسائل مربوط به زنان را ما توسط عایشه از پیامبر خدا فهمیده ایم شیعیان چه می توانند بگویند آنها تنها فاطمه را قبول دارند فاطمه وقتی خود را شناخت به خانه علی رفت و کمتر رسول خدا را می دید اما عایشه شب و روز با او بود فاطمه پس از رحلت رسول خدا فقط ۶ ماه زنده بود آنهم به گفته تشیع در این ۶ ماه کارش گرفتن دست حسن و حسین و رفتن به گوشه ای بود برای گریه کردن یا گرفتن حق خودش از ابوبکر نه آموختن و آموزش زنان دیگر. اما عایشه نیم قرن بعد از رحلت پیامبر زنده بود و مردم می آمدند و از او امور دینی را می پرسیدند.

پس بر اساس علم و منطق و عقل انکار صحابه این انعکاس دهندگان اعمال محمدی انکار نبوت و انکار قرآن است و باوری خیالی و عقاید خرافاتی نیز نمی تواند از تأثیر ضربه ای که بر اثر انکار صحابه به سنت وارد می شود چیزی بکاهد.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وآله وصحبه أجمعین.